

تاریخ دریافت: ۹۳/۱/۱۸

تاریخ پذیرش: ۹۳/۳/۲۰

نوآوری‌های علامه طباطبائی در پاسخ به شبهات فخر رازی بر دیدگاه شیعه پیرامون آیات ولایت (مأئده/۵۵ و ۵۶)

کریم مبارکی^۱، فتح‌الله نجارزادگان^۲ و محمدعلی مهدوی راد^۳

چکیده

آیات ۵۵ و ۵۶/مأئده که در عرف قرآن پژوهان شیعی به آیات ولایت نامبرده است، از جمله آیاتی است که در تفسیر آنها بین فریقین، تفاوتی بسیار است. این آیات در نظرگاه علامه طباطبائی از محوری‌ترین آیات قرآن کریم درباره ولایت و امامت اهل بیت علیهم‌السلام است. دیدگاه متنوع فریقین درباره این آیات، مباحث متعدد تاریخی، حدیثی، تفسیری و کلامی را در پی داشته است. محور اصلی این تنوع ناشی از مسأله اساسی «نص بر امامت» در اندیشه شیعی و انکار (و یا حداقل تردید) در آن، از سوی اهل سنت است. شیعه دلالت آیات ولایت را بر امامت امام علی (علیه‌السلام) قطعی می‌داند و برخی از آنان این آیه را نص در این معنا و قوی‌ترین دلیل و یا عمده استدلال شیعه بر امامت می‌شمارند. تلقی اهل سنت از آیات ولایت متفاوت و گونه‌گون بوده و آن را بر افراد متعددی تطبیق داده‌اند که همین امر زمینه ساز تشتت آراء در بین آنان بوده و سبب شده عده‌ای از آنان در صدد خدشه وارد کردن بر دیدگاه شیعه پیرامون این آیات بر آمده باشند که بارزترین این مناقشات را فخر رازی در تفسیر کبیر خود مطرح کرده است. نوشتار حاضر، پژوهشی در ارائه دیدگاه‌های نوین علامه طباطبائی در پاسخگویی به شبهات وارده از سوی فخر رازی و متابعان وی و تنزیه دیدگاه شیعه از اتهامات وارده پیرامون آیات ۵۵ و ۵۶/مأئده است.

کلید واژه‌ها: علامه طباطبائی، فخر رازی، آیات ولایت، تردیدها و مناقشات و

پاسخ‌ها، مفسران شیعه و اهل سنت.

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد رشته علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران/پروفسور قم. Karim.mobaraki@gmail.com

۲. استاد رشته علوم قرآن و حدیث - عضو هیئت علمی دانشگاه تهران/پروفسور قم.

۳. دانشیار رشته علوم قرآن و حدیث - عضو هیئت علمی دانشگاه تهران/پروفسور قم.

مقدمه

بی تردید خدای متعال در قرآن کریم خطوط کلی معارف دین را به هدف کمال یابی و خوشبختی انسان در دنیا و رستگاری وی در آخرت با چنگ زدن به آیات شریفه بیان نموده است. از این رو تفصیل، توضیح، تفسیر و تبیین این خطوط در دوران حیات پربرکت آخرین پیامبر الهی حضرت محمد مصطفی (ص) برای مردم بازگو شده است. یکی از این خطوط کلی معارف دینی که در آیات شریفه قرآن یاد گردیده، موضوع جانشینی و رهبری و هدایت‌گری اهل بیت (علیهم‌السلام) پس از رحلت رسول گرامی اسلام بوده است. خدای متعال در مجموعه‌ای از آیات، اساس مسأله امامت و ولایت معصومان علیهم‌السلام را خواه با دلالت مطابقه‌ای یا التزامی در واژه‌ها و گزاره‌های کلام و حینانی قرآن کریم بیان کرده است.

در نگاه دین پژوهان شیعی آیات ۵۵ و ۵۶/سوره مائده مستقل از آیات قبل و بعد آنها بوده و هم سیاق با آنها نیست، و بدون الغای خصوصیت از مورد نزولشان، بر امامت امام علی علیه‌السلام او با تنقیح مناط بر دیگر ائمه [دلالت دارد. مورد نزول این آیات بدون شک بنابه احادیث متواتر از فریقین، درباره تصدق انگشتر به وسیله امام علی علیه‌السلام در حین رکوع نماز بوده است. از نظر شیعه خدای متعال سرپرستی و رسیدگی برای به انجام رسانیدن کار دیگران را در امر هدایت، تربیت، تشریح و تبیین به سه فرد واگذار کرده و در انحصار آنان دانسته است. اول: برای وجود با عظمت خود خداوند متعال به عنوان مالک و مدبر حقیقی در تمام شؤون زندگی و امور مردم. دوم: پیامبر گرامی اسلام به عنوان فرستاده‌اش در ابلاغ دستورات و اجرای آنها در جامعه اسلامی و... سوم: مؤمنانی که نماز را به پا داشته و در حال رکوع نمازشان، زکات پرداخته‌اند که مصداق معنای مؤمنان یاد شده در این آیه، بنابر احادیث متواتر و اخبار سبب نزول، تنها امام علی علیه‌السلام می‌باشد.

شیعه دلالت آیات ولایت را بر امامت امام علی علیه‌السلام قطعی می‌داند، (شیخ طوسی [بی تا]: ۳، ۶۰؛ طبرسی ۱۳۷۲: ۳، ۲۲۳؛ ابن ادریس حلی ۱۴۰۹: ۱، ۲۳۵؛ کاشانی ۱۳۳۶: ۳، ۲۶۶) و برخی از آنان این آیه را نص در این معنا و قوی‌ترین دلیل و یا عمده استدلال شیعه بر امامت می‌شمارند. (شیخ مفید ۱۴۱۴: ۱۳۴؛ شیخ طوسی [بی تا]: ۳، ۵۵۹؛ طبرسی ۱۳۷۲: ۳، ۲۲۷-۲۲۲؛ شرف الدین عاملی ۱۴۱۶: ۲۶۱-۲۵۷ و...) آنان برای اثبات نزول آیات (۵۶ و ۵۵/مائده) در مورد امام علی علیه‌السلام، از دو رویکرد

تحلیل درون متنی و تحلیل برون متنی (استناد به روایات) بهره جست‌ه‌اند. مبانی دیدگاه شیعه در رویکرد تحلیل درون متنی عبارتند از:

الف) لفظ «انما» برای حصر است. (شیخ مفید ۱۴۲۴: ۱، ۱۸۱؛ شیخ طوسی [بی‌تا]: ۳، ۵۵۹؛ طبرسی ۱۳۷۲: ۳، ۳۲۷؛ کاظمی ۱۳۶۵: ۱، ۲۴۲؛ مقدّس اردبیلی [بی‌تا]: ۱، ۱۰۸ و...) به این جهت که دلیل نقلی و عقلی هر دو آن را اثبات می‌کند. دلیل نقلی به خاطر آن که زبان دانان عرب بر آن اتفاق دارند و دلیل عقلی به خاطر آنکه لفظ «ان» پیش از ترکیب، برای اثبات و «ما» برای نفی است؛ در نتیجه، پس از ترکیب نیز بر همین معانی دلالت می‌کنند و این اثبات و نفی نمی‌تواند بر معنای واحد وارد شود، و نیز باز گرداندن اثبات به چیزی که در کلام نیامده، و نفی به چیزی که در کلام آمده، به خاطر اتفاق اهل ادب بر عدم درستی این امر صحیح نیست. پس عکس این احتمال باقی می‌ماند، یعنی باز گرداندن اثبات به آنچه در کلام ذکر شده و نفی به آنچه در کلام ذکر شده است و این معنای حصر است.

ب) ولیّ در این آیه به معنای اولی به تصرّف و والی است که با معنای امام و خلیفه مترادف است. (شیخ مفید ۱۴۲۴: ۱، ۱۸۱؛ شیخ طوسی [بی‌تا]: ۳، ۵۵۹؛ طبرسی ۱۳۷۷: ۱، ۳۳۷؛ ابن شهر آشوب ۱۴۱۰: ۲، ۳۰؛ شیبانی ۱۴۱۳: ۲، ۲۳۲؛ جرجانی ۱۳۷۷: ۲، ص ۳۹۳؛ مشهدی ۱۳۶۸: ۴، ۱۴۴؛ کاظمی ۱۳۶۵: ۱، ۲۴۱؛ شیرازی ۱۴۱۲: ۱، ۱۴۱) و اگر پرسیده شود چرا شاید که ولیّ در این آیه به معنای ناصر و معین باشد، چنانکه در آیه کریمه «وَاللّٰهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» واقع است و استدلال امامیه از این آیه متمسکی نشود، در پاسخ باید گفت: زیرا که در علوم عربیه مقرر شده که کلمه انما از برای حصر است و اگر اینگونه باشد معنی آیه شریفه چنین باشد که ناصر و معین شما نیست مگر آفریدگار عالم و رسول محترم و کسانی که در رکوع تصدّق نموده‌اند و این معنی صحیح نیست و چگونه این مراد خداوند باشد و حال آنکه ناصر و معین منحصر در این سه کس نیست؛ بلکه طبق فرمایش خداوند در آیه «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...» (توبه/ ۷۱) همه مؤمنان یاور و دوستدار یکدیگرند و اگر این معنی (ولیّ به معنای محبّ و ناصر) باشد هر آینه اختلال در حصر لازم آید و چون ولیّ در این آیه به معنای اولی به تصرّف و امری به مصالح مسلمین باشد پس باید که آن

کس ثالث هم اولی به تصرف باشد و در امور مسلمین چنان که خداوند و رسول او اولی به تصرف اند متصرف باشد.

ج) مقصود از «الَّذِينَ آمَنُوا...» برخی از مؤمنان است. (حلی ۱۳۸۹: ۲، ۷۸؛ طباطبایی ۱۳۷۴: ۶، حسینی شاه عبدالعظیمی ۱۳۶۳: ۳، ۱۱۶-۱۱۵) چون خداوند وصفی را برای ایشان بیان کرد که اختصاص به بعضی از آنان دارد، به خاطر آنکه اگر چنین نباشد، ولی و متولی (کسی که تحت ولایت است) یکی خواهد شد. پس ناگزیر مراد بعضی از مؤمنان اند و آن بعض کسی جز امام علی علیه السلام که آیه درباره وی نازل شده، نیست.

د) جمله «... وَ هُمْ رَاكِعُونَ» در موضع حال از ضمیر «يُؤْتُونَ» به معنای هئیت خاص خم شدن در نماز است. (شیخ طوسی [بی تا]: ۳، ۵۶۱؛ ابوالفتوح رازی ۱۴۰۸: ۷، ۲۷؛ لاهیجی ۱۳۷۳: ۱، ۶۷۰؛ فیضی دکنی ۱۴۱۷: ۲، ۱۵۹؛ کاظمی ۱۳۶۵: ۱، ۲۴۳؛ شیرازی ۱۴۰۷: ۲، ۱۸۹)

طریق دیگر در اثبات نزول آیات ۵۵ و ۵۶ مائده درباره حضرت علی علیه السلام در دیدگاه شیعه، استناد به روایاتی است که در منابع و مصادر شیعه و در برخی منابع اهل سنت وارد شده است که برخی از آنها با سند صحیح می گوید: پیامبر اکرم (ص) آیات ولایت را تفسیر کردند و از جمله موارد آن در غدیر خم بود؛ زیرا این آیات با مسأله غدیر خم گره خورده اند و آنچه حضرت رسول اکرم (ص) در غدیر خم مأمور به ابلاغ آن شدند، تفسیر همین «ولایتی» بود که خداوند در آیات ولایت بر حضرت نازل کرده بود. (کلینی ۱۳۶۵: ۱، ۲۸۹؛ فیض کاشانی ۱۴۱۵: ۲، ۴۴؛ بحرانی ۱۴۱۶: ۲، ۳۱۷؛ عروسی حویزی ۱۴۱۵: ۱، ۶۴۳؛ لاهیجی ۱۳۷۳: ۱، ۶۷۱ و...)

حاکم حسکانی از مفسران اهل سنت (در قرن پنجم) در شواهد التنزیل، روایات متعددی را از قول ابن عباس، انس بن مالک، محمد بن حنیفه، عطا بن ابی رواح، عبدالملک بن جریح مکی، عمار بن یاسر، جابر بن عبدالله انصاری، مقداد بن اسود، ابودر غفاری، امام باقر علیه السلام و نیز از خود امام علی علیه السلام نقل می کند که در آنها تصریح شده که این آیات در پی حادثه تصدق انگشتر، توسط امام علی علیه السلام در رکوع نماز به سائل، نازل شده است. (حاکم حسکانی ۱۴۱۱: ۱، ۲۴۸-۲۰۹)

واقع این است که این روایات از قوی ترین دلایل برای اثبات امامت حضرت علی علیه السلام بوده و مناقشه و تردید در آنها به هیچ وجه به جا نیست. چنانچه نیشابوری از مفسرین اهل سنت

(در قرن پنجم) در غرائب القرآن ذیل این روایات آورده است:

«... و الحقّ أنّه أنّ صحت الروایة فلاّیة دلالة قویة علی عظم شأن علی علیه السلام و المناقشة فی أمثال ذلك تطویل بلاطائل...». (نیشابوری ۱۴۱۶: ۲، ۶۰۷)

حاصل آنکه از دیدگاه شیعه بیان عبارات «یقیمون الصّلاة»، «یؤتون الزکاة» و «هم راکعون» و همچنین عطف «والذین آمنوا» به ما سبق با توجه به معنای لغویشان، و قاعده ادبیات عرب و تایید روایات، تنها در مورد حضرت علی علیه السلام صدق می کند.

اما در مقابل، عموم مفسران اهل سنت در تبیین آیات ولایت یک نوع پیوند معنوی و محتوایی میان این آیات، و آیات پیشین آن برقرار ساخته اند، آنان با استفاده از قاعده سیاق معنای واژه «ولّی» در آیه مورد بحث را «نصرت» یا «محبت» دانسته و معتقدند این معنا از لفظ (اولیاء) پیش از این دو آیه، فهمیده می شود. (طبری ۱۴۱۲: ۶، ۱۸۶؛ سمرقندی [بی تا]: ۱، ۴۰۰؛ ثعلبی ۱۴۲۲: ۴، ۸۱؛ زمخشری ۱۴۰۷: ۱، ۶۴۹؛ ابن عطیه ۱۴۲۲: ۲، ۲۰۸؛ بیضاوی ۱۴۱۸: ۲، ۱۳۲؛ ابن کثیر ۱۴۱۹: ۲، ۱۲۵؛ ابوحیان اندلسی ۱۴۲۰: ۴، ۳۰۰؛ سیوطی ۱۴۰۴: ۲، ۲۹۱؛ برسوی حقی [بی تا]: ۲، ۴۰۸؛ آلوسی ۱۴۱۵: ۳، ۳۳۳؛ ابن عجبیه ۱۴۱۹: ۲، ۵۲؛ مظهری ۱۴۱۲: ۳، ۱۳۳؛ ابن عاشور [بی تا]: ۵، ۱۳۸ و...)

اهل سنت سه نوع تلقی از آیات ولایت دارند و این تنوع ناشی از پذیرش روایات در مورد نزول آیات ولایت یا عدم پذیرش آن، با چگونگی الغای خصوصیت از مورد نزولشان است. دسته‌ای شأن نزول این آیات را تنها درباره تصدق انگشتر از سوی امام علی علیه السلام دانسته بدون اینکه از آن الغای خصوصیت کنند. (جصاص ۱۴۰۵: ۴، ۱۰۳؛ کیهارسی، ۱۴۰۵: ۴، ۸۴؛ حسکانی ۱۴۱۱: ۱، ۲۴۸-۲۰۹؛ نیشابوری ۱۴۱۶: ۲، ۶۰۷؛ قرطبی ۱۳۶۴: ۱، ۲۲۱) دسته‌ای با الغای خصوصیت از مورد نزول آیه درباره تصدق امام علی علیه السلام به نیازمند، به عمومیت مفاد آیه قایل شده اند، بدون اینکه صراحتی در ردّ و انکار روایات وارده در شأن نزول آیات در کلام این‌ها قابل مشاهده باشد، آیه را تفسیر کرده اند. (طبری ۱۴۱۲: ۶، ۱۸۶؛ ابوحیان اندلسی ۱۴۲۰: ۴، ۳۰۱؛ بغوی ۱۴۲۰: ۲، ۶۳-۶۴؛ ابن جوزی ۱۴۲۲: ۱، ۵۶۱؛ زمخشری ۱۴۰۷: ۱، ۶۴۹؛ بیضاوی ۱۴۱۸: ۴، ۳۰۱ و...)

دسته‌ای دیگر نیز با این دیدگاه، که آیات مذکور مفادشان عام می باشد در تفسیر خود نه تنها سخنی از رخداد تصدق انگشتر به وسیله امام علی علیه السلام نیاورده اند بلکه به طور کلی این رخداد را منکر شده اند. (فخر رازی ۱۴۲۰: ۱۲، ۳۸۴؛ بغوی ۱۴۲۰: ۲، ۲۰۹-۲۰۸؛ ابن کثیر ۱۴۱۹: ۳،

۱۲۷-۱۲۶، ابن تیمیّه ۱۴۱۵: ۴، ۵؛ شوکانی ۱۴۱۴: ۲، ۶؛ ذهبی ۱۳۹۶: ۲، ۱۰۵؛ محمد شاکر [بی تا]: ۲، ۵۰.

ب: تردیدها و مناقشات و پاسخ به آنها

عده‌ای از مفسران اهل سنت با این پیش فرض، که قبول و پذیرش تفسیر شیعه از آیات ولایت یکسان با گردن نهادن به امامت و ولایت امام علی علیه السلام است، مناقشات و شبهاتی را بر دیدگاه شیعه وارد ساخته‌اند که بارزترین این شبهات را فخر رازی در تفسیر کبیر خود مطرح کرده است. این مناقشات که بیشتر ناشی از بی توجهی به احادیث درباره شأن نزول این آیات در مورد امام علی علیه السلام و تردید در دلالت واژگان آیات ولایت بر اثبات ولایت به معنای سرپرستی و پیشوایی است، در نگاه اندیشمندان و عالمان شیعی با نقدهای جدی رو به است. بزرگان شیعه از مفسرین، محدثین و متکلمین و... در طول تاریخ به هر یک از مناقشات وارده در این باره پاسخ‌های عالمانه و قاطعانه داده‌اند که از جمله آنها علم الهدی سید مرتضی (م/ ۴۳۶ ق) در کتاب ارجمند "الشافی فی الإمامة"، شاگرد وی شیخ الطائفه طوسی (م/ ۴۶۰ ق) در "کتاب تلخیص الشافی" و از متأخران، سید شرف‌الدین عاملی در "المراجعات" و علامه طباطبایی در "المیزان" است. اما باید اذعان کرد پاسخ‌های علامه طباطبایی به این شبهات در مقایسه با دیگر مفسران و عالمان شیعه به دلیل قاطعیت بیان و استدلال؛ ریزه کاری و تتبع؛ پرهیز و احتیاط در نقل گفتارها، رادمنشی در مجادله؛ جامعیت و اتقان مباحث؛ تحالیل عالمانه و دقیق از واژگان و عبارات آیه برای تنزیه دیدگاه شیعه از اتهامات وارده، از نمود بیشتری برخوردار بوده و به حق در موضوع امامت و ولایت، گزارنده قضاوت راستین و نماینده حق و باطل است که همین امر سبب شده دیدگاه ایشان در قالب یک نوآوری و استنباطی نو مطرح شود. اهم مناقشات فخر رازی به همراه پاسخ‌ها و نقدهای تحلیلی علامه طباطبایی به قرار ذیل‌اند:

شبهه اول: ولایت در معنای نصرت یا محبت

فخر رازی در توجیه این اشکال نوشته است:

چند دلیل بر ترجیح دادن معنای لفظ ولیّ به «ناصر» و «محبّ» وجود دارد: یکی از آنها توجه به مفهوم آیه قبل و بعد آیه ولایت است؛ زیرا خدای متعال در آیه پیشین و پسین مؤمنان را از یاری طلبیدن و دوستی با یهودیان و نصرانیان بر حذر داشته است و این سفارش

الهی به این معناست که با پیروان آیین یهود و نصاری ارتباط برقرار نکنید اما در ادامه همین دو آیه مؤمنان را به دوستی و درخواست یاری از خدای بزرگ و پیامبرش و مؤمنان توصیه می‌کند و می‌فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» بر این پایه معنای ولی در آیه مورد گفت و گو متناسب با همان مفهومی است که در آیات قبل و بعد آمده و آن «نصرت» و «محبت» است؛ در نتیجه کسانی که در این دسته آیات دقت نموده و انصاف را رعایت کنند با یقین می‌گویند که واژه «ولی» به معنای محب و ناصر است نه امام که می‌تواند در روح و مال مردم تصرف کند چون این معنا بیگانه از مفهوم این لفظ در آیات قبل و بعد است. (فخر رازی: ۱۴۲۰: ۱۲، ۳۸۴؛ آلوسی ۱۴۱۵: ۳، ۳۳۵؛ رشید رضا [بی‌تا]: ۶، ۴۲۴)

پاسخ به شبهه

قریب به اتفاق، اکثر مفسران شیعه برای اثبات معنای «اولی به تصرف» بر واژه «ولی» و ردّ معنای «نصرت» و «محبت» به روایات رسول خدا(ص) و ائمه اطهار علیهم السلام استناد کرده‌اند. چنانچه برخی (بحرانی، ج ۲، ص ۲۰؛ فیض کاشانی ۱۴۱۸: ۴، ۱۴۵؛ لاهیجی ۱۳۷۳: ۱، ۶۷۱؛ عروسی حویزی ۱۴۱۵: ۱، ۶۴۳ و...) در تفسیرشان روایتی را از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» آورده‌اند، که حضرت ولی را به «شایسته و سزاوار» تفسیر کرده‌اند.

قرآن پژوه معاصر، دکتر نجارزادگان در مقام استوارسازی دیدگاه مفسران شیعه چنین می‌نویسند:

بدون شک این دلیل [روایات صحیح السند رسول اکرم (ص)] بر سیاق ترجیح دارد، و این قول تمام دانشمندان است که هرگاه بین سیاق که دلیل لّبی است و دلیل لفظی تعارض بود، دلیل بر سیاق مقدّم است. (نّجار زادگان ۱۳۸۹: ۶۴)

علامه طباطبائی(ره) در تحلیلی عالمانه در ردّ این شبهه نوشته‌اند:

با دقت در اطراف این آیه و آیات قبل و بعدش و نیز دقت درباره تمامی این سوره، این شبهه از چند جهت قابل خدشه است:

یک) درست است که این سوره در اواخر عمر رسول خدا(ص) در حجّه الوداع نازل شده، و لیکن نه تمامی آن، بلکه به طور مسلمّ پاره‌ای از آیات آن به شهادت مضامین آنها و روایاتی

که در شأن نزولشان وارد شده است قبل از حَجَّة الوداع نازل شده است. بنابراین صرف اینکه فعلاً این آیات یکی پس از دیگری قرار گرفته‌اند دلالت بر وحدت سیاق آنها ندارد، کما اینکه صرف وجود مناسبت بین آنها نیز دلالت ندارد بر اینکه آیات این سوره همه به همین ترتیب فعلی نازل شده است.

دو) دومین شاهد بر فساد این شبهه، تفاوت آیات قبل و بعد این آیه از جهت مضمون است؛ زیرا در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...» (مائده/۵۱) تنها مؤمنین را از ولایت کفار نهی می‌کند و منافقین را که در دل کافرند به این رذیله که در کمک کفار و جانبداری آنان سبقت می‌جویند سرزنش می‌نماید، بدون اینکه کلام مرتبط الخطاب به کفار شود و روی سخن متوجه کفار گردد، به خلاف آیات بعد که پس از نهی مسلمین از ولایت کفار دستور می‌دهد که رسول خدا(ص) مطلب را به گوش کفار برساند و اعمال زشت آنان را که همان سخریه و استهزاست، و معایب درونیشان را که همان نفاق است گوشزدشان سازد، پس آیات قبل، غرضی را بیان می‌کنند و آیات بعد، غرض دیگری را ایفاء می‌نمایند با این حال چگونه بین این دو دسته آیات وحدت سیاق هست؟!

سه) سومین دلیل بر فساد این شبهه این است که کلمه ولایت در این آیات نمی‌شود به معنای نصرت باشد زیرا با سیاق آیات مورد استشهاد مفسرین اهل سنت از جمله آیه «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» (مائده/۵۱) و جمله «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» سازگار و مناسب نیست، چون که ولایت به معنای نصرت، عقد و قراردادی بوده که بین دو قبیله با شرایط خاصی منعقد می‌شده، و این باعث نمی‌شده که این دو قبیله یکی شوند، و از عادات و رسوم و عقاید مخصوص به خود چشم‌پوشند و تابع دیگری گردند، و حال آنکه در این آیه، ولایت امری است که عقد آن باعث پیوستن یکی به دیگری است، چون می‌فرماید: و هر که از شما ولایت آنان را دارا باشد از ایشان خواهد بود. (رک: طباطبایی ۱۳۷۴: ۶، ۴-۶)

با تأمل در پاسخ موشکافانه علامه ناستواری این مناقشه به دو دلیل عمده که مورد اتفاق عالمان و دانشمندان نیز است، اثبات می‌شود؛

اول: از جهت تعریف قاعده سیاق و نقش آن

لغت دانان معانی گوناگونی برای واژه سیاق ذکر کرده‌اند، که از جمله آنها؛ اسلوب و روش، طریقه فن محاسبات به روش قدیم، مهریه، راندن و در پی هم آمدن یک چیز است و سیاق یک سخن را به معنای به دنبال هم آمدن یک سخن و روش جمله‌بندی آن تعریف کرده‌اند. چنانکه شهید صدر در تعریف سیاق گفته است:

«مراد از سیاق در نزد ما هر نشانه را گویند که به عبارات و کلماتی که قصد فهمیدن آن را داریم پیوسته و پیوند خورده است خواه این نشانه‌ها لفظی باشد- همچون کلماتی که با عبارت متن یک سخن به هم پیوسته است- و یا نشانه‌های حالی باشد مانند احوالات و شرایطی که سخن گوینده در آن فضا و با آن شرایط بیان شده است». (شهید صدر ۱۹۷۸: ۱۲۸ و ۱۰۳)

زرکشی معتقد است:

«راه دستیابی به راز و رمز آن بخش از آیات که نقل معتبری از آن بدست نیامده، توجه به معانی الفاظ آیات براساس قاعده سیاق است». (زرکشی [بی‌تا]: ۲، ۳۱۳)

محمد رشید رضا درباره جایگاه سیاق در تفسیر آیات نوشته است:

«بی‌گمان مهم‌ترین قرینه در دریافت معنای حقیقی لفظ، سازگاری آن با بخش‌های پیشین کلام گوینده و مجموعه محتوایی سخن وی است». (رشید رضا [بی‌تا]: ۱، ۲۲)

باری نقش و اهمیت قرینه بودن سیاق در فهم درست و صحیح و تعیین معنای واژگان آیات و نیز تبیین جملات به عنوان یکی از اصول و قواعد پذیرفته در باب گفتگوهای عرفی نزد عقلاء بر ارباب علوم قرآنی پوشیده نبوده و نیست از این رو، آنان ملاک پذیرش این قاعده را سیره جاری عقلاء در محاورات یاد کرده‌اند.

چنانچه علامه طباطبایی نیز با بهره‌گیری از این اصل و توجه به معنای آیات بر اساس قاعده سیاق، بر این باور است که کلمه «ولّی» (به معنای نصرت) در این آیات با سیاق آیات مورد استشهاد مفسرین اهل سنت از جمله آیه «بعضهم اولیاء بعض» و جمله «و من یتولهم منکم فانه منهم» و نیز روایات ائمه معصومین علیهم‌السلام مبنی بر معنای «اولی به تصرف» بر واژه ولّی تعارض داشته و در تضاد است.

دوم: اعتبار مشروط قاعده سیاق

سیاق دارای چهار نوع است و آنها عبارت‌اند از: ۱- سیاق کلمات ۲- سیاق جملات ۳- سیاق آیات ۴- سیاق سوره‌ها و آنچه در اینجا مورد بحث است و درجه اعتبار آن مدّ نظر است، سیاق آیات است و مراد از آن ارتباط یک یا چند جمله از یک آیه کریمه با آیه و آیات قبل و بعد آن است. قرآن پژوهان میزان قوت و ضعف اعتبار علمی سیاق آیات را مشروط به دو شرط دانسته‌اند:

۱) ارتباط صدوری یا پیوستگی در زمان نزول

ارتباط صدوری عبارت از مجموعه جمله‌هایی است که هنگام صدورشان در کنار همدیگر و نزدیک به هم از گوینده صادر شده باشد و چون معیار قرینه بودن سیاق، صادر نشدن الفاظ با معانی نامتناسب از گوینده دانا و حکیم است، در نتیجه در تفسیر جمله‌های قرآن کریم اگر احراز شود که آیات هر سوره - چه سوره‌های کوتاه یا بلند- به همین ترتیبی که اکنون در مصحف است، یکجا و با هم نازل شده است، ارتباط صدوری در کل آیات اثبات می‌شود و نیازی به بررسی مورد ارتباط صدوری در هر آیه نیست. ولی اگر ترتیب یاد شده اثبات نشود و احتمال آن برود که در مواردی آیات یا جمله‌های یک آیه برخلاف ترتیب نزول در قرآن کنونی قرار گرفته است در این صورت نیازمند اثبات ارتباط صدوری هستیم و باید بررسی شود که آیا آن آیه یا جمله با آیه‌ها و جمله‌های پیشین و پسین ارتباط دارد یا ندارد و به تعبیر دیگر آنها با همدیگر نازل شده یا به تنهایی نازل شده است. (بابایی ۱۳۷۹: ۱۲۸، با تصرف اندک) در حالی که بنا به تحلیل علامه، صرف قرار گرفتن این آیات یکی پس از دیگری دلالت بر وحدت سیاق ندارد و نیز صرف وجود مناسبت بین آنها، دلیل بر نزول آیات این سوره به همین ترتیب فعلی نمی‌شود. بنابراین، فخر رازی در صورتی می‌تواند به قاعده سیاق در این آیات تمسک جوید که ارتباط صدوری برای وی احراز شده باشد، حال آنکه هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که این آیات همگی به یکباره و بدون فاصله زمانی نازل شده‌اند.

چنانچه آیت الله جوادی آملی می‌نویسند:

در آیات قبل و بعد از آیات ولایت، کلمه «اولیاء» به صورت جمع آمده، ولی در آیه مذکور از آیات ولایت، لفظ «ولّی» به صورت مفرد است و این قرینه‌ای است بر اینکه این آیات با هم

۲) ارتباط موضوعی

ارتباط موضوعی یعنی آن که جمله‌ها با هم پیوند موضوعی و مفهومی داشته، همه آنها درباره یک موضوع و برای افاده یک مطلب صادر شده باشند و چنانچه گفته شد چون ملاک قرینه بودن سیاق، معقول نبودن صدور جمله‌های ناهمگون و نامتناسب از گوینده دانا در مجلس واحد است و این ملاک تنها در جمله‌هایی محقق است که همه آنها درباره موضوع واحد برای افاده مطلب واحدی باشند. بنابراین، اگر یک یا چند جمله معترضه بین جمله‌های دیگر قرار گیرد، نمی‌توان به لحاظ سیاق در معنای ظاهر جمله‌های معترضه تصرف کرد و آنها را بر معنایی متناسب با جمله‌های قبل و بعد حمل نمود. (بابایی ۱۳۷۹: ۱۳۶)

حال آنکه بنا به استدلال علامه، آیات قبل و بعد آیه ولایت، هر کدام غرض خاصی را بیان می‌کنند و هیچ‌گونه وحدت سیاقی بین آنها برقرار نیست. در نتیجه، اعتبار سیاق به احراز شرط ارتباط موضوعی نیز، میان این مجموعه آیات منتفی است.

بنابراین روشن است اعتبار قاعده سیاق در معنا یابی کلمات و جملات آیات مشروط است و نه مطلق، پس امکان اثبات ارتباط صدور و پیوستگی نزولی میان آیه ولایت با آیات پیشین و پسین آن وجود ندارد، چون شرط تمسک به قاعده سیاق که احراز ارتباط صدور است موجود نیست. در نتیجه تفسیر واژه ولّی به «نصرت» و «محبت» با استناد به این قاعده نادرست و ناتمام است. لذا باید از این مفسران اهل سنت پرسید شما با کدامین دلیل و مدرک ارتباط صدور میان آیه ولایت و آیات پیشین و پسین آن را احراز نموده‌اید تا بتوان با استناد به قاعده سیاق، واژه «ولّی» در آیه مورد بحث را به معنای «نصرت» و «محبت» تفسیر نمود؟

شبهه دوم: نزول آیه درباره افراد دیگر به غیر علی علیه السلام

فخر رازی در این باره می‌نویسد:

«روی عکرمة أن هذه الآية نزلت في أبي بكر رضي الله عنه؛ عكرمة روایت کرده که این

آیه درباره «ابوبکر» نازل شده است». (فخر رازی ۱۴۲۰: ۱۲، ۳۸۳)

مفسران دیگر (نعلبی ۱۴۲۲: ۴، ۸۱؛ ابن جوزی ۱۴۲۲: ۱، ۵۶۱ و قرطبی ۱۳۶۴: ۶، ۲۲۱) نیز از قول

ابن عباس نزول این آیه را درباره ابوبکر گزارش کرده‌اند.

فخر رازی و اکثر مفسران اهل سنت در قولی دیگر گفته‌اند: این آیه در شأن «عبادة بن صامت» نازل شده است و اصل ماجرا را به شرح ذیل ذکر کرده‌اند:

چون رسول خدا(ص) با یهودیان بنی قینقاع جنگیدند... «عبادة بن صامت» که یکی از بنی عوف بن خزرج و هم پیمان آنان بود... به نزد رسول خدا(ص) شتافت و گفت: ای رسول خدا، به خدا و رسولش [پناه برده] از پیمان با آنان بیزاری می‌جویم و ولایت خدا و رسول و مؤمنان را می‌پذیرم و از هم پیمانی با کفار و ولایت آنان، بیزارم در این هنگام آیات «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ...» نازل شد. (فخر رازی ۱۴۲۰: ۱۲، ۳۸۳؛ طبری ۱۴۱۲: ۶، ۱۸۶؛ ثعلبی ۱۴۲۲: ۴، ۷۹؛ ابن عطیه ۱۴۲۲: ۲، ۲۰۹؛ قرطبی ۱۳۶۴: ۶، ۲۲۱؛ ابن کثیر ۱۴۱۹: ۳، ۱۲۳ و...) (۱۲۳ و...)

پاسخ به شبهه

این سخن که اخبار سبب نزول بیانگر نزول این آیات در مورد ابوبکر است، تنها از ادعاهای مفسران اهل سنت است و در هیچ یک از منابع و مصادر شیعه این مطلب نیامده است. عموم عالمان و مفسران شیعه، چون این گونه روایات را قطعی و قابل اعتماد نمی‌دانند بحثی پیرامون آنها نکرده‌اند؛ زیرا این روایات با نقل افرادی مانند زهری، سدی، عبادة بن ولید که [از تابعین هستند و] خود شاهد ماجرا نبوده‌اند، می‌باشد و هیچ شاهی از قرآن در تایید آنها یافت نمی‌شود.

علامه طباطبایی در نقدی موجز و منصفانه در رد این شبهه می‌نویسند:

اگر افراد نام برده شده (ابوبکر و عبادة بن صامت و...) مصداق‌های مختلفی برای سبب نزول آیه ولایت باشند، این مطلب بیانگر یک داستانی است که از آیه ۵۱ شروع و تا آیه ۶۷ از همین سوره مائده ادامه دارد، حال آنکه چنین اتصال نزولی یکباره از این دسته از آیات شریفه بدست نمی‌آید و در ضمن میان این آیات، آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ...» قرار دارد که درباره موضوعی خاص است که هیچ ارتباطی با این ماجرا پیدا نمی‌کند و علاوه بر این مطالب باید گفت: آیه ولایت از آیاتی است که شیعه امامیه و اهل سنت براساس روایات متواتر موضوع نزول آن را درباره امام علی علیه السلام دانسته‌اند و اگر بنا باشد از این همه روایاتی که درباره شأن نزول این دو آیه وارد شده چشم‌پوشی شود و این همه ادله مؤثره درباره نزول این آیه

که تنها در شأن علی بن ابی طالب است، نادیده گرفته شود باید به طور کلی از تفسیر قرآن چشم پوشید، چون وقتی به این همه روایات اطمینان پیدا نکنیم، چگونه می‌توانیم به یک یا دو روایتی که در تفسیر یک یک آیات وارد شده است وثوق و اطمینان پیدا کنیم؟ بنابراین اگر انسان دچار عناد و مبتلا به لجاجت نباشد، روایات آن قدر هست که اطمینان آور باشد و جایی برای اشکال‌ها و خرده‌گیری و تضعیف آنها نیست. (ر.ک: طباطبائی ۱۳۷۴: ۴،۴ - ۸)

در مقام تحکیم دیدگاه علامه باید گفت: نا استواری این مناقشه به این دلیل است که این روایات در مصادر اهل سنت تنها از دو نفر صادر شده‌اند. حدیث عکرمه، حدیثی مقطوع (حدیثی که به تابعین ختم شود)، شاذ و متروک (حدیثی که تنها ۱ نفر ثقه آن را نقل کند شاذ و اگر غیر ثقه باشد، متروک نامیده می‌شود) است و حتی ارباب تفسیر مثل طبری در جامع البیان (که ابن تیمیه تفسیر او را اجلّ تفاسیر و با ارزش‌ترین تفاسیر می‌داند)، واحدی در اسباب نزول و سیوطی در الدر المنثور و دیگر بزرگان آن را نیآورده‌اند. به علاوه عکرمه نزد برخی از بزرگان اهل سنت مورد اعتماد شمرده نشده است، چنانچه مسلم بن حجاج در صحیح خود، از وی هیچ روایتی جز یک حدیث آن هم برای شاهد حدیثی دیگر نقل نکرده است. (ر.ک: ابوریح ۱۴۱۶: ۳۱۰؛ مزّی ۱۴۱۳: ۲۰، ۲۹۲-۲۶۴) بنابراین، روایت وی قابل اعتماد نبوده و مغایر با تمام روایتی است که در منابع فریقین ذکر شده است.

روایتی مذکور از ابن عباس نیز، در منابع شیعه نیامده تا صحت و سقم آن مورد بررسی مفسران شیعه واقع بشود. افزون بر این، این روایت با دیگر روایات از ابن عباس که شأن نزول آیه را در مورد رخداد تصدّق انگشتر بوسیله امام علی علیه السلام ذکر کرده، مغایر می‌باشد؛ زیرا عطا، ابوصالح و ابن مردویه... با سندهای گوناگون روایت تصدّق انگشتر به وسیله امام علی علیه السلام را از ابن عباس گزارش کرده‌اند. لذا یک روایت نمی‌تواند در مقابل چند روایت، ارجح‌تر و استوارتر باشد. اما اینکه گفته‌اند: این آیات درباره عبادۀ بن صامت نازل شده است این قول نیز چندان استوار نیست. این نظریه که ساخته افرادی مثل ابن کثیر و متابعانش است و تمام آیات ۵۵-۵۶ سوره مائده را درباره عبادۀ بن صامت می‌دانند با چند اشکال اساسی روبه‌رو است:

اولاً: چنانچه شیخ طوسی در تبیان گفته: اگر چنین داستانی درباره عبادۀ بن صامت باشد، هیچ منافاتی بین نزول آیاتی که پیش از آیه ۵۵/ مائده می‌باشد و گفته شده درباره وی

(عباده بن صامت) نازل شده است، و حادثه تصدق انگشتر به وسیله امام علی علیه السلام وجود ندارد. (شیخ طوسی [بی تا]: ۳، ۵۶۴)

ثانیاً: ابن کثیر و متابعانش برای این مدّعی خود که تمام آیات ۵۱-۵۶/سوره مائده را درباره عباده بن صامت می‌داند، تنها دو روایت آورده‌اند. یکی به نقل از محمد بن جریر که با سند خود از «زهری» نقل می‌کند که گفته است:

«آیات ۵۱-۶۷ درباره عباده بن صامت در تبرّی از یهود و عبدالله بن ابی در باقی ماندنش بر ولایت یهود نازل شده است. (ابن کثیر ۱۴۱۹: ۳، ۱۲۲-۱۲۱) دیگری باز به سند طبری به نقل از عباده بن ولید بن عباده بن صامت که می‌گوید، آیات ۵۱-۵۶ درباره عباده بن صامت و عبدالله بن ابی نازل شده است. (همو ۱۴۱۹: ۳، ۱۲۳-۱۲۲)

این در حالی است که ابن جریر طبری حدیث دوم را عیناً با همین سند به گونه‌ای دیگر نقل کرده و در آن تصریح دارد تنها آیه ۵۱ این سوره درباره عباده بن صامت نازل شده است. (همو ۱۴۱۹: ۶، ۱۷۸)

طبری روایت دیگری را با سند خود از عطیه بن سعد نقل می‌کند که ضمن شرح داستان عطیه، بیان می‌دارد که تنها آیات ۵۱ و ۵۲ درباره عباده بن صامت و عبدالله بن ابی نازل شده است. (همو ۱۴۱۹: ۶، ۱۷۸-۱۷۷) ایشان در ذیل آیه ۵۱ شأن نزول‌های دیگری نیز بیان کرده و نوشته است:

این آیه (آیه ۵۱) ممکن است درباره عباده بن صامت و عبدالله بن ابی سلول و هم پیمانانشان با یهود نازل شده باشد و ممکن است درباره ابی لبابه به خاطر کارش با قبیله بنی قریظه باشد، و نیز ممکن است درباره دو مردی باشد که یکی می‌خواست به یهود و دیگری به نصارا بپیوندد. (همو ۱۴۱۹: ۶، ۱۷۹-۱۷۸)

جالب اینجاست که خود طبری عهده‌دار نقد و ردّ اینگونه روایات شده و می‌گوید:

«و لم یصحّ من هذه الأقوال الثلاثة خبر یثبت بمثله حجّة فیسلم لصحته القول؛

درباره هیچ کدام از این اقوال سه گانه خبری صحیح در دست نیست تا حجّت

آور باشد و به آن اعتماد شود. (همو ۱۴۱۹: ۶، ۱۷۹)

ثالثاً: هیچ یک از دانشمندانی که اسباب نزول نگاشته‌اند، آیات ولایت (مائده/ ۵۶ و ۵۷) را دربارهٔ عبادۀ بن صامت نقل نکرده‌اند. چنانچه واحدی در اسباب نزول تنها آیات ۵۱ و ۵۲ را دربارهٔ عبادۀ بن صامت می‌داند. (واحدی ۱۴۱۱: ۱، ۱۰۴)

رابعاً: وجود آیه ارتداد از دین «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ...» (مائده/ ۵۴) در بین آیات ۵۱ و ۵۲ و آیات ولایت (۵۵ و ۵۶) دلیل بر عدم پیوستگی و وحدت بین این آیات است، زیرا داستان عبادۀ بن صامت با مسأله ارتداد ارتباطی ندارد.

شبهه سوّم: جمع بودن واژگان آیه

عده‌ای از مفسّران اهل سنت در انتقاد به دیدگاه عالمان شیعه مبنی بر اینکه مراد از لفظ «الَّذِينَ» در آیه ولایت تنها امام علی علیه السلام است، معتقدند «الَّذِينَ» براساس قانون ادب عرب بیانگر معنای جمع و شامل تعدادی از افراد می‌شود، در واقع نمی‌توان از این لفظ ارادهٔ مفرد و شخصی خاص نمود، پس اختصاص آن در آیهٔ شریفه به امام علی علیه السلام خلاف قانون ادبیات عرب است. (فخر رازی ۱۴۲۰: ۱۲، ۳۸۵ و ۳۸۴؛ زمخشری ۱۴۰۷: ۱، ۶۴۹؛ آلوسی ۱۴۱۵: ۳، ۳۳۵ و...)

فخر رازی در توجیه این اشکال می‌گوید:

خداوند مؤمنانی را که در این آیات توصیف کرده، در هفت مورد با صیغۀ جمع آورده است، هر چند حمل لفظ جمع بر واحد، برای تعظیم رواست، لیکن مجاز است و اصل بر حمل کلام بر حقیقت است. (فخر رازی ۱۴۲۰: ۱۲، ۳۸۵-۳۸۴)

زمخشری و بیضاوی نیز با آن که سبب نزول آیهٔ شریفه را دربارهٔ امام علی علیه السلام دانسته‌اند، لکن ارادهٔ فرد خاص از لفظ (الَّذِينَ) را برخلاف قانون ادب عرب تصوّر و آن را توجیه کرده‌اند. (زمخشری ۱۴۰۷: ۱، ۶۴۹؛ بیضاوی ۱۴۱۸: ۲، ۱۳۲)

پاسخ به شبهه

عالمان و مفسّران شیعه در رد این شبهه چنین گفته‌اند: همچنانکه از نظر ادبا لفظ (الَّذِينَ) بر جمع افراد به کار برده می‌شود، گاهی به جهاتی چون تعظیم و تکریم شخصی، اهمیت مسأله یا بیان یک قانون کلی و دستور عمومی، لفظ جمع بر یک نفر به کار برده می‌شود. نمونه کاربرد این موارد در آیات قرآن کریم فراوان است از جمله در آیات «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا

الذَّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر / ۹)، «رَبِّ ارْجِعُونِ» (مؤمنون / ۹۹) و یا در آیه «أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ» (بقره / ۱۹۹) که مراد رسول الله (ص) است و... (طوسی [بی تا]: ۳، ۵۶۳؛ طبرسی ۱۳۷۷: ۱، ۳۳۷؛ جرجانی ۱۳۷۷: ۲، ۳۹۳؛ کاشانی ۱۳۳۶: ۳، ۲۶۹؛ کاظمی ۱۳۶۵: ۱، ۲۴۱؛ مکارم شیرازی ۱۳۷۴: ۴، ۴۲۷ و...)

مرحوم طبرسی در مجمع البیان می نویسد:

«گاهی اهل لغت از مفرد برای تعظیم و تفضیم به لفظ جمع تعبیر می آورند و این مطلب به قدری روشن است که نیازی به استدلال ندارد». (طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۲۷)

آیت الله حسینی میلانی در این باره می نویسد:

نظیر این استعمال [استعمال جمع در این آیه] در آیات قرآن کریم و در سنت نبویه و در استعمالات صحیحه فصیحه زیاد است و روایات معتبر بر این امر اتفاق دارند که مراد (در آیه ولایت) خصوص امیر المؤمنین علی علیه السلام است. (میلانی ۱۴۲۱: ۱۷)

برخی دیگر از مفسران شیعه بر این اعتقادند:

تعبیر به لفظ جمع در آیه شریفه برای بیان آن است که این ولایت مذکوره، برای جمعی ائمه اثنی عشر، که امیرالمؤمنین از جمله ایشان است، ثابت است؛ پس لفظ جمع در آیه استعمال در حقیقت است و آیه دال است بر ثبوت ولایت برای ایشان، و چون ثابت شد که اهل ولایت متصرفه هستند، پس ایشان ائمه می باشند، زیرا مراد ما به امام «اولی به تصرف» می باشد و آنها ائمه اثنی عشرند... (مقدّس اردبیلی [بی تا]: ۱، ۱۰۸؛ گنابادی ۱۴۰۸: ۲، ۴۴؛ عاملی ۱۴۱۳: ۱، ۳۸۸؛ حسینی شاه عبدالعظیمی ۱۳۶۳: ۳، ۱۱۶ و...)

علامه طباطبایی در تحلیلی گویا و رسا در نقد اشکال فخر رازی می فرمایند:

فرق است بین اینکه لفظ جمع در معنای مفرد به کار رود با مواردی که لفظ جمع در معنای خودش به کار رود، لیکن فقط بر یک مصداق تطبیق شود. در جایی که لفظ جمع در معنای مفرد به کار رود، استعمال لفظ جمع مجازی است (زیرا استعمال لفظ جمع در مفهوم واحد است)، ولی در جایی که لفظ جمع بر یک مصداق تطبیق شود، این استعمال مجازی نخواهد بود؛ به عبارت دیگر، میان مصداق خارجی مفهوم لفظ با معنای آن تفاوت است و حقیقت و مجاز در محور استعمال لفظ در مفهوم و معناست نه در تطبیق با مصداق خارج و مورد بحث ما از نوع دوم است. به طور مثال در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا

عَدُوِّي وَ عَدُوِّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ... تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ» (ممتحنه / ۱) با اینکه ضمیر جمع است، لیکن دلیل معتبر و صحیح در دست است که مراد این آیه یک نفر بیشتر نیست و آن حاطب بن ابی بلتعنه است که با قریش و دشمنان اسلام مکاتبه سری داشت و نیز در آیه «يَقُولُونَ لئن رجعنا إلى المدينة لخرجن الأعرض منها الأذل...» (منافقون / ۸) که بر طبق روایات صحیحه، قایل به این سخن یک نفر بیشتر نیست و او عبدالله بن ابی سلول رئیس منافقین است... و عجیب‌تر از همه اینها، این آیه است «... يَقُولُونَ نَحْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ...» (مائده / آیه ۵۲) برای اینکه گوینده این حرف به اعتراف خود علمای عامه یک نفر، و آن هم رئیس منافقین عبدالله بن ابی بوده، و تعجب در این است که این آیه در بین آیاتی قرار دارد که مورد بحث ماست. ممکن است کسی بگوید که در این آیاتی که به عنوان نقض نقل گردید و در آنها مطلب به صیغه جمع به یک فرد نسبت داده شده، در حقیقت مطلب به یک فرد منسوب نیست، بلکه کسانی بوده‌اند که با عمل آن یک نفر موافق و راضی بوده‌اند، با اینکه مرتکب یک نفر بود. لذا خداوند روی سخن را در توییح متوجه به عموم می‌کند تا آنان هم که مرتکب نیستند ولی با مرتکب هم صدایند متنبه شوند. در پاسخ باید گفت: برگشت این حرف به این است که اگر نکته‌ای ایجاب کرد می‌توان جمع را در مفرد استعمال نمود، و اتفاقاً در آیه مورد بحث هم همین طور است، یعنی در تعبیر صیغه جمع نکته این است که نمی‌خواهد بفهماند اگر شارع انواع کرامت‌های دینی را که یکی از آنها ولایت است به بعضی از مؤمنین (علی علیه السلام) ارزانی می‌دارد بیهوده نیست، بلکه در اثر تقدم و تفوقی است که او در اخلاص و عمل بر دیگران دارد. علاوه بر آن، بیشتر بلکه تمامی آنهايي که این روایات را نقل کرده‌اند همانا صحابه و یا تابعینی هستند که از جهت زمان و عصر معاصر با صحابه‌اند و آنان هم عرب خالص بوده‌اند، بلکه می‌توان گفت عربیت آن روز، عربیت دست نخورده‌تری بوده و اگر این نحو استعمال را لغت عرب جایز نمی‌دانسته و طبع عربی آن را نمی‌پذیرفته، خوب بود عرب آن روز اشکال می‌کرده و در مقام اعتراض بر می‌آمد و حال آنکه از هزاران نفر صحابه و تابعین، احدی بر اینگونه استعمالات اعتراضی نکرده است، چه اگر کرده بود به دست ما می‌رسید.

(ر.ک: طباطبائی ۱۳۷۴: ۶، ۱۲-۹)

استدلال علامه در جرح و نقد این شبهه، استنباطی نو و بکر است که هم با دلیل شرعی و هم به منطق عقلی دیدگاه مفسران اهل سنت را به چالش کشانده و ابطال کرده است و

در مقام استوار سازی آن باید گفت: چشم‌پوشی از خصوص سبب و پیروی از عموم لفظ، که فخر رازی و دیگران مطرح کردند، ناخودآگاه مبنای خود اهل سنت را درباره این آیات ویران می‌کند. اینان باید ابتدا روشن کنند سبب نزول این آیات چیست که باید از آن چشم‌پوشید و عموم لفظ را پیروی کرد. حال آنکه ما هیچ شأن نزولی دیگر برای این آیات نمی‌شناسیم جز همان سخن ابن کثیر که گفته: این آیات درباره ماجرای عبادۀ بن صامت است، ادعایی که بدون دلیل می‌باشد. علاوه بر این، در این قاعده (پیروی از عموم لفظ و چشم‌پوشی از خصوص سبب) تنها باید مؤمنانی که با خشوع زکات می‌دهند، یاور و دوستدار دیگر مؤمنان باشند نه همه آنان، حال آنکه نه خود فخر رازی و نه اهل سنت پایبند به چنین امری نیستند.

شبهه چهارم: زکات در معنای اصطلاح رایج فقهی (زکات واجب)

فخر رازی و متابعانش در شبهه‌ای دیگر گفته‌اند: مراد از زکات در آیه شریفه، زکات واجب و اصطلاح فقهی آن است و برای اثبات این ادعا دو دلیل اقامه کرده‌اند:

اول: قانون لغت در کار برد الفاظ حمل کردن آنها بر معانی حقیقی است نه مجازی، بر این پایه لفظ زکات در آیه شریفه به معنای اصلی آن آمده و آن زکات واجب است نه صدقه مستحبی. (ر.ک: فخر رازی ۱۴۲۰: ۱۲، ۳۸۶؛ نیشابوری ۱۴۱۶: ۲، ۶۰۷؛ قرطبی ۱۳۶۴: ۶، ۲۲۲؛ بغدادی ۱۴۱۵: ۲، ۵۶)

دوم: با قبول این تصوّر که مراد از زکات همان کار واجب است، اگر علی علیه السلام این کار را در وقت نماز و در حالت رکوع انجام داده است، معلوم می‌شود که عمل واجبی را به تأخیر انداخته است و اغلب عالمان دینی تأخیر کار واجب را معصیت می‌دانند، حال آنکه نسبت دادن معصیت به علی علیه السلام جایز نیست. نتیجه اینکه استدلال امامیه مبنی بر اختصاص آیه شریفه به امام علی علیه السلام بر طبق نزول آن، که وی در حال رکوع نمازش به مسکین صدقه پرداخته است، نمی‌تواند صحیح باشد. (فخر رازی ۱۴۲۰: ۱۲، ۳۸۶)

پاسخ به شبهه

در نگاه عالمان و مفسران شیعه این مناقشه نیز، فاقد دلیل معتبر بوده و انگیزه‌ای جز تعصب و عناد در طرح آن قابل تصور نیست؛ زیرا پذیرش و گردن نهادن به این استدلال، برابر با انکار

تمام راویاتی است که در منابع موثق فریقین آمده است و برخی از آنها با سند صحیح ثبت شده‌اند، حال آنکه این روایات به صراحت اشاره دارند که علی علیه السلام در حال رکوع نماز چیزی را به عنوان زکات پرداخته‌اند، اما اینکه این زکات، زکات واجبه بوده یا مستحب، برخی از مفسرین شیعه بر این عقیده‌اند که زکاتی که علی علیه السلام پرداخته، زکات مندوبه (مستحب) بوده است. (فاضل مقداد ۱۴۱۹: ۱، ۱۵۸؛ جرجانی ۱۳۷۷: ۲، ۳۹۳؛ کاشانی ۱۳۳۶: ۳، ۲۶۵ و...)

جرجانی در جلاء الأذهان می‌گوید:

«مراد به زکات در آیت، زکات سنت است که آن را صدقه خوانند و زکات به معنی صدقه و صدقه به معنی زکات [در لغت] آمده است». (جرجانی ۱۳۷۷: ۲، ۳۹۳)

ثقفی تهرانی از مفسرین معاصر شیعه در این باره می‌نویسد:

زکات در لغت به معنی نمو است و در شرع میزان معینی از مال را گویند که با معینه باید برای دادن به مستحق اخراج شود، خواه واجب باشد، خواه مستحب، و در هر حال تأخیر آن تا زمان یافت شدن مستحق جایز است و موجب برکت و نمو مال است. (ثقفی تهرانی ۱۳۹۸: ۲، ۲۳۳)

دیدگاه عالمان شیعه قابل ارج است، اما باید اذعان کرد که جرح و نقد این شبهه نیازمند دلیلی تام و قاطع است که بتواند طالب حق را اقناع کند. از این رو علامه طباطبائی در پاسخی مبسوط و مدلل به آیات قرآن چنین نوشته‌اند:

زکات در صدر اسلام در معنای لغوی (انفاق مال) به کار می‌رفته، نه در خصوص زکات واجب. و اگر می‌بینید امروزه وقتی زکات گفته می‌شود ذهن منصرف به زکات واجب شده و صدقه به ذهن نمی‌آید، نه از این جهت است که بر حسب لغت عرب صدقه، زکات نباشد، بلکه از این جهت است که در مدت هزار و چند سال گذشته از عمر اسلام، متشرعه و مسلمین زکات را در واجب به کار برده‌اند، و گرنه در صدر اسلام زکات به همان معنای لغوی خود بوده و معنای لغوی زکات اعم است از معنای اصطلاحی آن، و صدقه را هم شامل می‌شود. در حقیقت زکات در لغت مخصوصاً اگر در مقابل نماز قرار گیرد، به معنای انفاق مال در راه خدا و مرادف آن است، کما اینکه همین مطلب از آیاتی که احوال انبیای سلف را حکایت می‌کنند به خوبی استفاده می‌شود، مانند اینکه درباره حضرت ابراهیم و اسحاق و یعقوب می‌فرماید: «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ» (انبیاء / ۷۳) و راجع به حضرت اسماعیل می‌فرماید: «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا» (مریم / ۵۵) و راجع به حضرت عیسی علیه السلام در

گهواره می‌فرماید: «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» (مریم / ۳۱) و ناگفته پیداست که در شریعت ابراهیم و یعقوب و اسماعیل و عیسی (علیهم‌السلام) زکات به آن معنایی که در اسلام است نبوده است. و نیز می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى» (اعلی / ۱۵) و می‌فرماید: «الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى» (لیل / ۱۸) و می‌فرماید: «الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» (فصلت / ۷) و آیات دیگری که در سوره‌های مکی و مخصوصاً سوره‌هایی که در اوایل بعثت نازل شده مانند سوره «حم سجده» و امثال آن، چه این سوره‌ها وقتی نازل شدند که اصولاً زکات به معنای معروف و مصطلح هنوز واجب نشده بود، و لابد مسلمین آن روز از کلمه زکاتی که در این آیات است چیزی می‌فهمیده‌اند، بلکه قرآن در آیه زکات یعنی «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ...» (توبه / ۱۰۳) زکات مصطلح را یکی از مصادیق صدقه دانسته است و از همین جهت آن را زکات گفته‌اند که صدقه است، چون صدقه پاک کننده است و زکات هم از تزکیه و به معنای پاک کردن است. بنابراین، برای مطلق صدقه، زکات گفتن مانعی ندارد. (طباطبایی ۱۳۷۴: ۶، ۱۲-۱۱)

با این استدلال رسا و عالمانه علامه بی‌اساسی و ناستواری دیدگاه فخر رازی و متابعانش آشکار می‌شود؛ زیرا با اثبات معنای زکات که هر دو نوع آن (واجب و مستحب) را شامل می‌شود، ادعای دوم نیز، از درجه اعتبار ساقط می‌شود. در نتیجه، ادله مفسرین اهل سنت مبنی بر حمل زکات بر معنای (زکات واجب) فاقد دلیل بوده و هیچ پشتوانه قرآنی و روایی در تأیید آن یافت نمی‌شود، افزون بر این، به اعتراف تنی چند از عالمان اهل سنت زکات مورد اشاره در آیه، از نوع زکات مستحبی (صدقه) بوده است. (جصاص، احکام القرآن، ج ۴، ص ۱۰۳؛ نسفی، تفسیر نسفی، ج ۱، ص ۲۲۲؛ بیضاوی، أنوار التنزیل، ج ۲، ص ۱۳۲)

شبهه پنجم: تنافی توجه به سائل و اعطای زکات به وی با توجه ویژه امام علی علیه‌السلام در حال نماز

عده‌ای از مفسران اهل سنت در انتقاد به دیدگاه شیعه عمل امیر مؤمنان علی علیه‌السلام را در پرداختن صدقه به مسکین در حال نماز، ناسازگار با حضور قلب در نماز تصور کرده‌اند و وقوع چنین امری را برای شخص امام علی علیه‌السلام غیر ممکن دانسته‌اند. فخر رازی پیش‌تاز شبهه گران می‌گوید:

آنچه شایسته علی [علیه‌السلام] است اینکه در نماز با حضور قلب، غرق در یاد خدا باشد و کسی که در نماز اینگونه است کلام دیگران را نه گوش می‌دهد و نه می‌شنود حال چگونه علی علیه‌السلام در نمازش سخن مسکین را شنیده و به او صدقه داده است». (فخر رازی ۱۴۲۰: ۱۲، ۳۸۶؛ نیشابوری ۱۴۱۶: ۲، ۶۰۶)

برخی دیگر، فعل دستگیری از نیازمند با اعطای انگشتر را مصداق فعل کثیر دانسته و آن را منافی با نماز و موجب بطلان آن شمرده‌اند. (آلوسی ۱۴۱۵: ۴، ۲۴۸)

پاسخ به شبهه

این ادعا که گفته‌اند: اعطای زکات به نیازمند با توجه لازم در نماز تنافی دارد و حتی موجب بطلان نماز است از نظر قاطبه عالمان و دانشمندان شیعه باطل و بی اساس است؛ زیرا زمانی می‌توان یک عمل را منافات و ناسازگار با روح یک عبادت مانند نماز بر شمرد که آن عمل با انگیزه شخصی و یا به منظور جلب یک منفعت مادی انسان را از عبادت پروردگار و از توجه به خدای بزرگ دور سازد. لیکن هرگاه عملی به هدف تقرب جویی و در مسیر خشنودی آفریدگار باشد، همان عبادت و سازگار با روحیه عبودیت بنده در برابر خالق هستی به شمار می‌آید. بدین لحاظ، عملی که امام علی علیه‌السلام به هنگام رکوع نمازش انجام داده به حقیقت، نشان از روح خلوص و بندگی و جلب خشنودی وی در برابر خدای متعال دارد و این موضوع هرگز منافاتی با حضور قلب و توجه داشتن به عبادت ندارد، بلکه خدمت به خلق خدا و برآوردن حاجت آنان خود یک نوع عبادت بزرگ به شمار می‌رود که در روایات اسلامی فراوان از آن یاد شده و بر آن تأکید و سفارش شده است. از جمله در روایتی پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ؛ هر کس به امور مسلمانان اهتمام نوزد، مسلمان نیست». (کلینی ۱۳۶۵: ۲، ۱۶۳) و در روایتی دیگر فرموده‌اند: «الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ فَاحْبَبُ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ مِنْ نَفْعِ عِيَالِ اللَّهِ وَادْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ سُرُورًا؛ همه مخلوقات از بندگان خدای متعال هستند. پس محبوب‌ترین مخلوق به خدا کسی است که به بندگان خدا سود رساند و بر خانواده‌اش شادی آورد». (همو ۱۳۶۵: ۲، ۱۶۴)

علامه طباطبائی در پاسخی موجز و تعبیری عالمانه در رد این شبهه می‌گوید:

این کار هیچ منافاتی با حضور قلب ندارد، زیرا زکات و نماز هر دو عبادت هستند، و

این کار از قبیل (عبادت در عبادت) بوده است و مانند جریان دو شتری است که برای پیغمبر اکرم (ص) آوردند و حضرت بنا گذاشتند که یکی از آنها را به هر کس که دو رکعت نماز با حضور قلب بخوانند، بدهند و هیچ کدام از اصحاب نتوانستند، ولی حضرت علی علیه السلام توانست، با اینکه در نماز به ذهنش آمد که هر کدام را که چاقتر است در راه خدا انفاق کند؛ زیرا این فکر خود، عبادت بود و با حضور قلب در اثنای نماز منافات نداشت. (رخشاد ۱۳۸۰: ۵۸)

به اعتقاد علامه چون اجابت سائل عین توجه به امر الهی است توجه کامل به حق این توجه را لازم دارد و کسی به این مقام نمی‌رسد، مگر آنکه خداوند این خلعت را در ازل به او کرامت فرموده باشد، بلکه توجه کامل به حق که تعبیر از آن به اقامه نماز شده و توجه کامل به خلق که تعبیر از آن به تصدیق به فقیر شده است و اتحاد آن دو در یک مقام، که تعبیر از آن به عطاء در حال رکوع شده، محقق نشود، مگر در وجود امام (علیه السلام).

در پاسخ به آن بخش از مناقشه که عمل اعطای صدقه را مصداق فعل کثیر تلقی نموده‌اند نیز، باید گفت که به اعتراف تنی چند از مفسران و عالمان خود اهل سنت، این عمل مصداق فعل قلیل بوده و به مواردی که در سیره پیامبر خدا در حال نماز رخ داده نیز، اشاره کرده‌اند، از جمله؛

جصاص از مفسرین اهل سنت (در قرن چهارم) چنین گفته است:

فعل صدقه دادن در حال رکوع دلالت بر اباحه عمل اندک در نماز می‌کند و از نبی اکرم (ص) در مباح بودن عمل قلیل و اندک روایت شده، که از جمله آنها از پا در آوردن کفش در نماز، مس موه‌های چانه و اشاره حضرت با دست... و نیز برداشتن امامه دختر ابی العاص بن ربیع در حال نماز و... است، پس ظاهر این آیه دلالت بر مباح بودن اعطای صدقه در نماز می‌کند.

(جصاص ۱۴۰۵: ۴، ۱۰۳)

نسفی (م/ ۷۱۰ ق) نوشته است:

«آیه (ولایت) دلالت بر جایز بودن پرداخت صدقه در حال نماز دارد و اینکه انجام فعل

اندک نماز را باطل نمی‌کند». (نسفی ۱۳۶۷: ۱، ۲۲۲)

بیضاوی در بیانی گویا چنین می‌گوید:

«آیه شریفه دلالت بر این دارد که فعل اندک نماز را باطل نمی‌کند و صدقه مستحبی،

زکات نامیده می‌شود». (بیضاوی ۱۴۱۸: ۲، ۱۳۲)

بنابراین، ناستواری این شبهه، نه تنها در دیدگاه عالمان شیعه، بلکه به اقرار مفسرین اهل سنت نیز، مبرهن و واضح است و هیچ تائیدی از قرآن و روایات در اثبات آن در دست نیست.

شبهه ششم: عدم حصر در کلمه «انما» در آیه ۵۵

فخر رازی در تداوم سلسله شبهات خود بر دیدگاه شیعه می‌گوید:

برای ما مسلم نیست که انما برای حصر است [کلمه انما برای حصر نیست] و دلیل بر این مدعا آیه «انما مثل الحیوة الدنیا...» است و تردیدی نیست که مثل‌های دیگری غیر از این برای حیات دنیا وجود دارد و سخن خداوند «انما الحیوة الدنیا لعب و لهو...» و تردیدی نیست که لهو و لعب در غیر زندگانی دنیا نیز وجود دارد [و حاصل می‌شود]. (فخر رازی ۱۴۲۰: ۱۲، ۳۸۵) آلوسی به تبع از فخر رازی دلالت واژه «انما» بر حصر را به گونه‌ای دیگر منکر شده و می‌گوید:

«اگر استدلال شیعه به این آیه تمام باشد، در این صورت، همچنان که حاکمیت سه خلیفه اول نفی می‌شود، امامت و سرپرستی یازده امام دیگر نیز نفی می‌گردد؛ زیرا لازمه حصر حقیقی در آیه، انحصار حاکمیت و سرپرستی در خدا و رسول او و حضرت علی علیه السلام و نفی از غیر آنان می‌باشد، در نتیجه، لازمه این استدلال نفی امامت سایر امامان شیعه است و [در این صورت] بیشتر به زبان شیعه خواهد بود، تا اهل سنت». (رک: آلوسی ۱۴۱۵: ۳، ۳۳۴)

پاسخ به شبهه

مفسرین شیعه عموماً بر این اعتقادند که «انما» در این آیه دلالت بر حصر می‌کند. (شیخ مفید ۱۴۲۴: ۲، ۴۸۴؛ طوسی [بی تا]: ۳، ۵۶۰؛ طبرسی ۱۳۷۲: ۳، ۳۲۴؛ ابن ادریس حلی ۱۴۰۹: ۱، ۲۳۵؛ کاشانی ۱۳۳۶: ۳، ۲۶۵ و...) و این امر نه تنها در دیدگاه لغویین و ادباء محرز است، (ابن هشام ۱۴۰۶: ۱، ۳۹؛ فیروز آبادی ۱۹۷۹: ۴، ۲۰۰) بلکه مفسرین دیگر اهل سنت بدان تأکید دارند، از جمله زمخشری ادیب و مفسر معروف اهل سنت چنین می‌گوید:

«و معنی انما وجوب اختصاصهم بالموالاة؛ معنای انما وجوب مختص بودن دوستی به این افراد است». (زمخشری ۱۴۰۷: ۱، ۶۴۸) همچنانکه ابن عطیه در المحرر الوجیز نیز بر حصر داشتن کلمه «انما» تأکید دارد. (ابن عطیه اندلسی ۱۴۲۲: ۲، ۲۰۸) صاحب مسالک الأفهام در پاسخ به این اشکال نوشته است:

قرآن برخلاف تصوّر فخر رازی، تنها یک مثل با دو بیان دربارهٔ حیات دنیا زده و انحصار آن در این مثل باقی است. دربارهٔ حیات دنیا نیز وجه انحصار در زندگانی دنیاست نه در لهُو و لعب. پس انحصار بر حیات دنیاست نه بر لهُو و لعب، تا گفته شود این دو امر در غیر از زندگی دنیا نیز وجود دارد. و در واقع فخر رازی بین مثل حیات دنیا و خود دنیا خلط کرده است. ایشان در ادامه می‌گوید: چگونه فخر رازی حصری را که از دلالت نفی و اثبات بدست می‌آید انکار می‌کند؟ اگر اینگونه باشد [آن طور که فخر رازی می‌گوید] پس چگونه اقرار به توحید از کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اثبات می‌شود؟. (کاظمی ۱۳۶۵: ۱، ۲۳۸)

صاحب المیزان در تحلیلی شیوا می‌گوید:

حصر در کلمه «أَمَّا» در آیه «أَمَّا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ...» حصر افراد است و حصر افراد عبارت است از تخطئه کسی که معتقد است دو صفت یا بیشتر در موصوف واحدی شرکت دارند و یا دو موصوف و بیشتر در صفت واحدی شریک‌اند، نظیر گفتن: «کاتبی نیست، مگر زید» علیه کسی که معتقد شده است هم زید و هم عمرو هر دو در کتابت شرکت دارند. ممکن است به یک وجه دیگر حصر موجود در کلمه «أَمَّا» را در این آیه قصر قلب دانست. قصر قلب عبارت است از تحظه کسی که عکس گفتهٔ ما را معتقد است، مثلاً در برابر گفته ما که «زید نیست مگر قائم» او معتقد است علاوه بر اینکه زید ایستاده نیست بلکه برعکس نشسته است. کانه مخاطبین [فخر رازی] خیال کرده‌اند این ولایت عام و شمولیت همه (جنبه عمومی) دارد - یعنی شامل این افراد و دیگران است - اما واقع این است که با لفظ «أَمَّا» ولایت را تنها برای نام بردگان مشخص کرده است.

استدلال علامه بر این است که عدم افادهٔ حصر در کلمه «أَمَّا» در صورتی است که قرینهٔ صارفه‌ای در کار باشد، حال آنکه آیات ولایت از این قرینه خالی می‌باشند و اگر از حصر چشم‌پوشی کنیم، باید ولایت غیر خدا و پیامبر (ص) و مؤمنان را بپذیریم، نه آنکه تنها مؤمنانی دیگر که آن اوصاف را ندارند؛ زیرا حصر بر ولایت خدا و پیامبر و مؤمنان (با آن اوصاف) بر هر سه مورد است، چون این آیه هم مفاد اثباتی و هم مفاد سلبی دارد مفاد اثباتی آن، این است که فقط کسانی از حزب اسلام و پیرو مکتب قرآن خواهند بود که ولایت رسول و وصی او را بپذیرند و از احکام قرآن پیروی نمایند و مفاد سلبی آن، این است که هر که ولایت رسول خدا و یا وصی او را نپذیرد و در مقام تمرد برآید از پیروان مکتب قرآن به شمار نخواهد

آمد؛ زیرا هر سه ولایت مرتبط و وابسته به یکدیگرند. (طباطبائی ۱۳۷۴: ۶، ۱۹)

عالمان شیعه در پاسخ به اشکال آلوسی نیز، چنین استدلال کرده‌اند که ولایت ائمه در امتداد یکدیگر است و با اثبات ولایت امام علی علیه السلام، ولایت سایر ائمه نیز اثبات شده و با آن تنافی نخواهد داشت. (شبر ۱۴۱۲: ۱، ۱۴۱: ۱؛ حسینی شیرازی ۱۴۲۴: ۱، ۶۵۸)

برخی از مفسرین شیعه از جمع بودن کلمه‌های مندرج در این آیه (آیه ولایت) ولایت سایر اهل بیت را استفاده کرده و روایاتی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده، که آن حضرات نیز مشمول این آیه بوده‌اند را برای تأیید قول خود آورده‌اند. (کلینی ۱۳۶۵: ۱، ۱۴۶؛ فیض کاشانی ۱۴۱۸: ۱، ۲۸۱؛ بحرانی ۱۴۱۶: ۲، ۳۱۶؛ عروسی حویزی ۱۴۱۵: ۱، ۶۴۳ و...)

چنانچه سید عبدالله شبر در ذیل آیه ولایت می‌گوید:

«عبر عنه بصیغة الجمع تعظيماً أو لدخول أولاده الطاهرين». (شبر ۱۴۱۲: ۱، ۱۴۱)

علامه طباطبائی در نقد دیدگاه آلوسی می‌گوید: ولایت سایر ائمه در طول ولایت امام علی علیه السلام و جملگی یک حقیقتند و ولایت آنان به ولایت امیرمؤمنان باز می‌گردد؛ و نسبت دادن آنچه درباره امام علی علیه السلام نازل شده، به سایر ائمه علیهم السلام به خاطر آن است که جملگی آنان اهل بیت واحدند و شأن آنان نیز یکی است. بنابراین، با اثبات ولایت امام علی علیه السلام قطعاً ولایت سایر ائمه نیز اثبات می‌شود. (همو، ۱۴-۹)

در تأیید و تحکیم قول علامه باید گفت: تمسک به این شبهه اساس دیدگاه فخر رازی را که معتقد بود این آیه در شأن ابوبکر یا عبادة بن صامت اس برهم می‌ریزد؛ زیرا در این صورت نوعی تناقض گویی در کلام فخر رازی دیده می‌شود. افزون بر این، آلوسی نیز نمی‌تواند از استدلال شیعه، حاکمیت سه خلیفه اول را همسان با یازده امام دیگر ابطال کند، زیرا آیه در مقام نصب امامت است و از نظر اهل تسنن خلافت سه خلیفه اول و سایر خلفاء به نصب نیست تا در ردّ یا اثبات آن به این آیه تمسک شود، همچنین آیه ولایت از میان ائمه، تنها ولایت و امامت حضرت علی علیه السلام را اثبات می‌کند و ولایت سایر ائمه علیهم السلام با دلایل دیگر قرآنی و روایی اثبات می‌شود؛ بنابراین، این آیه اصلاً ناظر به زمان‌های بعد نیست تا با امامت سایر ائمه که مربوط به زمان‌های بعد است، منافات داشته باشد، به عبارت دیگر، به قول صاحب تفسیر اُطیب البیان، مفاد این آیه از قضایای کلیه حقیقیه نیست که بتوان گفت عام است و

مورد مخصّص نیست، بلکه قضیه شخصیّه خارجیه است. (طبّ ۱۳۷۸: ۴، ۴۰۰)

شبهه هشتم: ولایت و امامت نداشتن امام علی علیه السلام در زمان نزول آیه

این اشکال بدین صورت از سوی فخر رازی وارد شده که می‌گوید:

اگر بپذیریم آیه شریفه دلالت بر امامت علی علیه السلام دارد، اما همگان وفاق دارند بر اینکه زمان نزول این آیه علی علیه السلام از مقام امامت برخوردار نبوده است؛ زیرا در وقت حیات پیامبر گرامی (ص) میان امت اسلامی دارای نفوذ و قدرت تصرّف در امور مردم نبوده است، پس گریزی جز آن نیست که معنای آیه شریفه را حمل بر آن کنیم که آن جناب در آینده و بعد از حضرت رسول (ص) امام و رهبر مردم می‌شود و اگر امامیه به همین معنا، لفظ «ولّی» را حمل نمایند ما اهل سنت نیز می‌گوییم، معنای «ولّی» قابل حمل بر امامت ابی بکر، عمر و عثمان در آینده و بعد از حضرت رسول (ص) است، چون این لفظ به اطلاق آمده و زمان مشخصی در تعیین ولایت ندارد و در نتیجه اطلاق زمانی لفظ شامل امامت این افراد می‌گردد. (فخر رازی ۱۴۲۰: ۱۲، ۳۸۲ و نیز؛ آلوسی ۱۴۱۵: ۳، ۳۳۵)

پاسخ به شبهه

عالمان و مفکران این شبهه را نیز به مانند شبهات پیشین نامعتبر شمرده‌اند. چنانچه شیخ طوسی در نقد این شبهه نوشته است:

«درست است که امام علی علیه السلام در آن حال امام بوده، لیکن وجود پیامبر (ص) مانع از تصرّف ایشان بوده است و با وجود پیامبر (ص) نمی‌توانست امر کند [به عبارت دیگر ولایت ایشان در آن حال بالقوه بوده است]، ولی هنگامی که پیامبر (ص) رحلت فرمودند بر این کار اجازه یافتند [و ولایتشان بالفعل شد]». (طوسی [بی تا]: ۳، ۵۶۳)

علامه طباطبایی بر خلاف دیدگاه شیخ طوسی و سایرین بر این عقیده است که ولایت به کار رفته در این آیه، نسبت به خداوند، رسول و مؤمنین به یک معنا بوده و هر سه بالفعل است.^۱ و در مقام اثبات قول خود می‌گوید:

۱. صاحب تفسیر نور نیز به پیروی از دیدگاه علامه طباطبایی بر این عقیده است که حضرت علی علیه السلام در زمان پیامبر (ص) نیز ولایت داشته و ولایتش به مانند پیامبر (ص) بالفعل بوده است. زیرا ولایت در این آیه یک بار به کار برده شده که یا همه بالفعل است یا همه بالقوه، و چون ولایت خداوند و رسولش بالفعل است ولایت علی علیه السلام نیز معطوف به آن دو بوده و بالفعل می‌باشد. (قرائتی ۱۳۸۳: ۳، ۱۱۳)

ولایت خداوند به عنوان ولّی‌بندگان چنین است که امور دنیا و آخرت آنها را تدبیر می‌نماید، و در این کار جزا و کسی ولایت ندارد. و تنها اوست ولّی مؤمنین در تدبیر امر دینشان به اینکه وسایل دینشان را فراهم آورد و پیغمبران هم ولّی مؤمنینند. مثلاً رسول الله (ص) ولّی مؤمنین است، چون دارای منصبی است از طرف پروردگار، و آن این است که در بین حکومت و له و علیه آنها قضاوت می‌نماید، و همچنین است حکامی که آن جناب و یا جانشین ایشان برای شهرها معلوم می‌کنند؛ زیرا اینها نیز دارای این ولایتند. از نظر علامه ولایت علی (علیه السلام) به مانند ولایت پیامبر اکرم (ص) بالفعل بوده است نه بالقوه، و مؤید این مطلب این جمله از آیه بعدی است: «فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» برای اینکه این جمله دلالت و یا دست کم اشعار دارد بر اینکه مؤمنین و رسول خدا (ص) از جهت اینکه در تحت ولایت خدایند، حزب خدایند و چون چنین است پس سنخ ولایت هر دو یکی و از سنخ ولایت پروردگار است. البته برای خداوند متعال، این ولایت به طور اصالت و برای رسول خدا و امیرالمؤمنین (علیه السلام) به طور تبعیت و به اذن خدا ثابت است. (ر.ک: طباطبائی ۱۳۷۴: ۶، ۱۵-۱۳)

بنابراین، ادعای فخر رازی که امام علی (علیه السلام) را در زمان حیات پیامبر اکرم (ص) فاقد قدرت نفوذ می‌داند، بی پایه و بی اساس است؛ به این دلیل که

اولاً؛ به گواهی روایات صحیحه پیامبر اکرم (ص) در مورد امیرمؤمنان فرموده‌اند: «عَلِيٌّ أَقْضَاكُمْ» (کلینی ۱۴۰۷: ۷، ۴۲۹) که دلیلی بر نافذ بودن سخنان علی (علیه السلام) در بین مردم است، **ثانیاً؛** بر طبق مستندات تاریخی در سیره‌های متعدد، امیرمؤمنان در نبود پیامبر اکرم (ص) پیشرو و فرمانده لشکر بوده و در غیاب آن حضرت، سرپرستی سپاهیان را بر عهده داشته است،

ثالثاً؛ بر فرض که ولایت امام علی (علیه السلام) در آن حال بالقوه بوده باشد، هیچ اشکال و محذوری نخواهد داشت؛ زیرا در سخنان روزمره و در تعبیرات ادبی بسیار دیده می‌شود که اسم یا عنوانی به افراد گفته می‌شود که آن را بالقوه دارند، مثلاً انسان در حال حیات خود وصیت می‌کند و کسی را به عنوان «وصی» خود و «قیم» اطفال خویش تعیین می‌نماید و از همان وقت عنوان وصی و قیم به آن شخص گفته می‌شود، در حالی که طرف هنوز در حیات هست و نمرده است، همچنان که در روایاتی که در مورد علی (علیه السلام) از پیامبر (ص)

در طرق شیعه و سنی نقل شده، می‌خوانیم که پیامبر(ص) او را «وصی» و «خلیفه» خود خطاب کرده، در حالی که هیچ یک از عناوین در زمان پیامبر(ص) نبود (از اهل سنت: هیمی ۱۴۰۲: ۹، ۱۲۱، متقی هندی ۱۴۰۵: ۶، ۱۵۵ و... از شیعه: کشی ۱۳۴۸: ۲۰؛ طوسی ۲۰۰۱۴۱۴: ۲۰۰). در قرآن مجید نیز اینگونه تعبیرات دیده می‌شود، از جمله در مورد حضرت زکریا می‌خوانیم که از خداوند چنین تقاضا کرد: «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا - يَرِثُنِي وَيَرِثْ مِنْ أٰلِ يَعْقُوبَ» (مریم/ ۶-۵) در حالی که مسلّم است مراد از «ولی» در اینجا سرپرستی بعد از مرگ او، منظور بوده است، بسیاری از افراد، جانشین خود را در حیات خود تعیین می‌کنند و از همان زمان نام جانشین برای او می‌گذارند با اینکه جنبه بالقوه دارد.

نتایج

۱. آیات ۵۵ و ۵۶/سوره مائده که در عرف قرآن پژوهان شیعی بر آیات ولایت نامبردار است از جمله آیاتی است که دیدگاه متنوع فریقین درباره آن از دیرباز مباحث متعدد تاریخی، حدیثی، کلامی و تفسیری را رقم زده است. کانون اصلی این تنوع ناشی از مسأله اساسی «نص بر امامت» در اندیشه شیعی و انکار (یا تردید) در آن از سوی اهل سنت است. در نظرگاه مفسران شیعه و به خصوص علامه طباطبایی جای هیچ تردید و انکار نیست که آیات ۵۵ و ۵۶/سوره مائده از محوری‌ترین آیات قرآن کریم درباره ولایت و امامت اهل بیت علیهم‌السلام است که درباره رخدادهای تصدّق انگشتر از سوی امام علی علیه‌السلام در رکوع نماز، نازل شده است و مصداق «والَّذِينَ آمَنُوا» به طور خاص علی علیه‌السلام و به طور عام ائمه اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد. شیعه برای اثبات این امر از دو رویکرد، تحلیل درون متنی آیه و تحلیل برون متنی (استناد به روایات) بهره جسته است.

۲. عموم مفسران اهل سنت در تبیین آیات ولایت یک نوع ارتباط و پیوند معنوی و محتوایی میان این آیات، و آیات پیشین آن برقرار ساخته و با استفاده از قاعده سیاق واژه «ولی» در آیه مورد بحث را به «محبّ» یا «ناصر» معنا کرده‌اند. آنها سه نوع تلقی از آیات ولایت دارند و این تنوع ناشی از پذیرش روایات در مورد نزول این آیات یا عدم پذیرش آن، با چگونگی الغای خصوصیت از مورد نزولشان است. دسته‌ای شأن نزول این آیات را تنها

دربارهٔ تصدّق انگشتر از سوی امام علی علیه السلام دانسته، بدون اینکه از آن الغای خصوصیت کنند. گروهی با الغای خصوصیت از مورد نزول آیه درباره تصدق امام علی علیه السلام به سائل، به عمومیت مفاد آیه قایل شده‌اند، بدون اینکه صراحتی در ردّ و انکار روایات وارده در شأن نزول این آیات، در کلام این‌ها قابل مشاهده باشد، آیه را تفسیر کرده‌اند. دسته‌ای دیگر نیز با این دیدگاه که آیات مذکور مفادشان عام می‌باشد در تفسیر خود نه تنها سخنی از رخداد تصدّق انگشتر به وسیلهٔ امام علی علیه السلام نیاورده‌اند، بلکه به طور عام این رخداد را منکر شده‌اند.

۳. اهل سنت بر تلقی شیعه از آیات ولایت مناقشه‌های متعددی را مطرح کرده‌اند. آنها با این پیش فرض که قبول و پذیرش تفسیر شیعه از آیات ولایت برابر با گردن نهادن به امامت و ولایت امام علی علیه السلام است این شبهات را بر دیدگاه شیعه وارد ساخته‌اند که بارزترین این مناقشات را فخر رازی در تفسیر کبیر یا مفاتیح الغیب خود مطرح کرده است. اهم مناقشات فخر رازی که بیشتر ناشی از بی توجهی به احادیث دربارهٔ شأن نزول این آیات در مورد امام علی علیه السلام و تردید در دلالت واژگان آیات ولایت بر اثبات ولایت به معنای سرپرستی و پیشوایی است را می‌توان در موارد ذیل اشاره کرد:

- ولایت در معنای نصرت یا محبت
- نزول آیه درباره افراد دیگر به غیر علی علیه السلام
- جمع بودن واژگان آیه و مغایرت تخصیص آن به علی علیه السلام به جهت مخالفت با قانون ادبیات عرب
- زکات در معنای اصطلاح رایج فقهی (زکات واجب) و تغایر تأخیر آن به ساحت امیرمؤمنان
- تنافی توجه به سائل در نماز و اعطای زکات به وی با توجه ویژه امام علی علیه السلام در حال نماز
- عدم حصر در کلمه «إِنَّمَا» در آیه ۵۵ و عام بودن مفاد آیه
- ولایت و امامت نداشتن امام علی علیه السلام در زمان نزول آیه

۴. هر چند عالمان و مفسران شیعه از دیر باز کم و بیش در صدد نقد و ردّ مناقشات وارده پیرامون آیات ولایت بر آمده‌اند، اما مقایسه اجمالی پاسخ‌های مفسران شیعه با پاسخ‌های علامه طباطبایی (ره) در این باره، گویای این واقعیت است که دیدگاه علامه به جهت جامعیت و تحالیل عالمانه و ارائه مباحث نوین از نمود و برجستگی ویژه‌ای برخوردار بوده، به گونه‌ای که می‌توان نظریات علامه را در رفع این مناقشات در قالب یک نوآوری و استنباطی بکر که برگرفته از آیات قرآن و روایات است، مطرح کرد. به طور اجمالی می‌توان دیدگاه علامه را در پاسخ به مناقشات مذکور چنین تشریح کرد که حمل معنای «نصرت» یا «محبت» بر کلمه «ولیّ» با سیاق و مضمون آیات مورد استشهاد مفسرین اهل سنت ناسازگار و در تغایر است و صرف ترتیب این آیات و قرار گرفتن یکی پس از دیگری دلیل بر وحدت سیاق آنها ندارد و اثبات نزول آیه ولایت درباره صحابه‌ای چون ابوبکر و عبادۀ بن صامت که مصداق‌های مورد ادعای فخر رازی بر شأن نزول آیه‌اند، نیازمند دلیلی قرآنی و روایی قاطع و استوار است حال آنکه، مضمون آیه ولایت درباره موضوعی خاص بوده که روایات متواتر فریقین نیز، نزول آن را درباره امام علی علیه السلام دانسته‌اند و جمع بودن واژگان آیه هیچ خللی در دیدگاه شیعه و تخصیص مورد نزول آیه ندارد؛ زیرا این نوع تعبیر از نوع تطبیق لفظ جمع بر یک مصداق است نه استعمال لفظ جمع در مفهوم واحد (و استعمال مجازی نیست). و نه تنها آیات قرآن در تایید این معنا هست، بلکه قانون ادب عرب نیز این نحوه استعمال را جایز می‌داند. به باور علامه، زکات در معنای واجب فقهی که مورد ادعای فخر رازی و متابعانش است، فاقد دلیل و مدرک بوده و تأخیر آن با ساحت مقدس امیرمؤمنان در تضاد است. افزون بر این، به اعتراف تنی چند از عالمان خود اهل سنت زکات مورد اشاره در آیه، از نوع زکات مستحبی (صدقه) بوده است. به اعتقاد علامه، جریان تصدق انگشتر توسط علی علیه السلام هیچ منافاتی با حضور قلب و حال ویژه آن حضرت در حین نماز ندارد؛ زیرا زکات و نماز هر دو عبادت بوده و این اقدام از قبیل عبادت در عبادت بوده است. چشم پوشی از حصر موجود در آیه و پذیرش ادعای فخر رازی در نظرگاه علامه، به معنای قبول و گردن نهادن به ولایت غیر خدا و پیامبر و مؤمنان است و با مضمون آیه و اهداف و مقاصدش ناسازگار است. ولایت به کار رفته در آیه نیز، هر سه بالفعل بوده و مؤید آن عبارت «فَأَنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» است که دلالت دارد بر این که سنخ ولایت

مؤمنین و رسول خدا، یکی بوده و از سنخ ولایت پروردگار است.

۵. بسط آراء مجمل و دیدگاه‌های سربسته، تحلیل جامع واژگان و عبارات آیات و اثبات ولایت ائمه از فحوای آنها، رعایت انصاف و عدالت در برخورد با مناقشات و استناد فراوان به آیات قرآن و روایات معصومین برای تنزیه دیدگاه شیعه از اتهامات وارده، از ویژگی‌های برجسته پاسخ‌های علامه به مناقشات فخر رازی پیرامون آیات ۵۵ و ۵۶ / سوره مائده است. به باور علامه، قبول و گردن نهادن به این مناقشات منوط بر چشم‌پوشی از روایات متضاهر درباره‌ی شأن نزول این آیات درباره‌ی رخداد تصدق انگشتر به توسط علی علیه السلام در منابع و مصادر فریقین است و چنانچه این همه ادله مأثوره در این باره نادیده انگاشته شود، در این صورت، باید به طور کلی از تفسیر قرآن چشم‌پوشی کرد؛ چون وقتی به این همه روایات اطمینان حاصل نشود امکان وثوق و اطمینان به یک یا دو روایتی که در تفسیر یک یک آیات وارد شده است، نخواهد بود.

منابع

- قرآن کریم
- آلوسی، شهاب الدین محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، تحقیق: علی عبدالباری عطیه، [بی جا]، دارالکتب العلمیه، الطبعة الأولى، ۱۴۱۵ ق.
- ابن إدريس، ابو عبدالله محمد بن احمد، المنتخب من تفسیر التبیان، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، الطبعة الأولى، ۱۴۰۹ ق.
- ابن تیمیه، احمد، منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدریة، الرياض، نشر مکتبه الرياض الحدیثیة، ۱۴۱۵ ق.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۲۲ ق.
- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، متشابه القرآن و مختلفه، تحقیق: علامه شهرستانی، قم، انتشارات بیدار، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
- ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر و التنویر، [بی جا]، [بی نا]، [بی تا].
- ابن عجبیه، احمد بن محمد، البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، تحقیق: احمد عبدالله قرشی رسلان، قاهره، ناشر: دکتر حسن عباس زکی، سال ۱۴۱۹ ق.
- ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غائب، المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، تحقیق: عبدالسلام عبدالشافی محمد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ ق.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: محمد حسین شمس الدین، بیروت، دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، الطبعة الأولى، ۱۴۱۹ ق.
- ابن هشام، جمال الدین، مغنی اللیب، تحقیق: مازن مبارک و محمد علی حمد الله، قم، مکتبه سید الشهداء علیه السلام، ۱۴۰۶ ق.
- ابویحیٰ اندلسی، محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، تحقیق: صدقی محمد جمیل، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ ق.
- ابوریه، محمود، اضواء علی السنة المحمدیة، قم، انتشارات انصاریان، ۱۴۱۶ ق.

- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان وروح الجنان فی تفسیر القرآن، تحقیق: دکتر محمد جعفر یاحقی و دکتر محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.
- امینی، عبدالحسین، الغدير فی الكتاب و السنة و الأدب، تهران، [بی نا]، ۱۳۶۶ ش.
- بابایی، علی اکبر، روش شناسی تفسیر قرآن، تهران، انتشارات سازمان سمت، چاپ اول، ۱۳۷۹ ش.
- بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تحقیق: قسم الدراسات الإسلامية مؤسسه البعثة، قم، تهران، ناشر: بنیاد بعثت، الطبعة الأولى، ۱۴۱۶ ق.
- برسوی حق، اسماعیل، تفسیر روح البیان، بیروت، دارالفکر، [بی تا].
- بغدادی، علاء الدین علی بن، محمد، لباب التأویل فی معانی التنزیل، تحقیق: محمد علی شاهین، بیروت، دارالکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۵ ق.
- بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، تحقیق: عبدالرزاق المهدی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعة الأولى، ۱۴۲۰ ق.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، تحقیق: محمد عبدالرحمن المرعشلی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق.
- ثقفی تهرانی، محمد، تفسیر روان جاوید، تهران، انتشارات برهان، چاپ سوم، ۱۳۹۸ ق.
- ثلعبی، ابواسحاق احمد بن ابراهیم، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعة الأولى، ۱۴۲۲ ق.
- جرجانی، ابوالمحاسن حسین بن حسن، جلاء الأذهان و جلاء الأحزان، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۷ ش.
- جصاص، احمد بن علی، احکام القرآن، تحقیق: محمد صادق قمحوی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق.
- جوادی آملی، عبدالله، ولایت علوی، تنظیم: سعید بند علی، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۹ ش.
- حائری تهرانی، میر سید علی، مقتضیات الدرر و ملتقطات الثمر، تهران، دارالکتب الإسلامية،

- ۱۳۷۷ ش.
- حسکانی، عبیدالله بن احمد، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تحقیق: محمد باقر محمودی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
 - حسینی استرآبادی، سید شریف الدین علی، تأویل الآیات الظاهرة، قم، دفتر انتشارات اسلامی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
 - حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، تفسیر اثنا عشری، تهران، انتشارات میقات، چاپ اول، ۱۳۶۳ ش.
 - حسینی شیرازی، سید محمد، تقریب القرآن إلى الأذهان، بیروت، دارالعلوم، الطبعة الأولى، ۱۴۲۴ ق.
 - حسینی میلانی، علی بن نورالدین، آية الولاية، قم، مركز الابحاث العقائديه، قم، ۱۴۲۱ ق.
 - حسینی همدانی، سید محمد حسین، انوار درخشان، تحقیق: محمد باقر محمودی، تهران، نشر کتابفروشی لطفی، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.
 - حلّی، حسن بن یوسف (علامة حلّی)، كشف المراد فی تجرید الاعتقاد، ترجمه: دکتر علی شیروانی، قم، مؤسسه انتشارات دارالعلم، چاپ چهارم، ۱۳۸۹ ش.
 - حموی جوینی، ابراهیم، فرائد السمطین، تحقیق: محمد باقر محمودی، قم، مجمع احیاء الثقافة الإسلامية، ۱۴۱۵ ق.
 - ذهبی، محمد بن عبدالله، تذكرة الحفاظ، قم، داراحیاء الكتب العربی، انتشارات دلیل، [بی تا].
 - ذهبی، محمد حسین، التفسیر و المفسرون، مصر، دارالحدیثیة، الطبعة الثالثة، ۱۳۹۶ ق.
 - رازی، فخرالدین، مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۰ ق.
 - رخشاد، محمد حسین، ۶۶۵ سؤال در محضر علامه طباطبایی، قم، نشر نهاوندی، ۱۳۸۰ ش.
 - رشید رضا، محمد، المنار فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالفکر، الطبعة الثانية، [بی تا].
 - زرکشسی، بدرالدین، البرهان فی علوم القرآن، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالمعرفة، [بی تا].

- زمخشری، جارالله، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل في وجوه التأويل، بيروت، دارالكتاب العربي، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۷ ق.
- سمرقندی، نصر بن محمد بن احمد، بحر العلوم، [بی جا]، [بی نا]، [بی تا].
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، الدرّ المنثور فی تفسیر المأثور، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق.
- شبّر، سید عبدالله، تفسیر القرآن الکریم، بیروت، دارالبلاغه للطباعة و النشر، الطبعة الأولى، ۱۴۱۲ ق.
- —، الجوهر الثمین فی تفسیر الکتب المبین، تحقیق: با مقدمه سید محمد باقر بحر العلوم، کویت، مکتبه الألفین، الطبعة الأولى، ۱۴۰۷ ق.
- شرف الدین الموسوی، عبدالحسین، المراجعات، قم، المجمع العالمی لأهل البیت، ۱۴۱۶ ق.
- شریف لاهیجی، محمد بن علی، تفسیر شریف لاهیجی، تحقیق: میر جلال الدین حسینی ارموی (محدث)، تهران، دفتر نشر داد، چاپ اول، ۱۳۷۳ ش.
- شوکانی، محمد بن علی، فتح القدير، دمشق _ بیروت، دارابن کثیر، دارالکلم الطیب، الطبعة الأولى، ۱۴۱۴ ق.
- شیبانی، محمد بن حسن، نهج البیان عن کشف معانی القرآن، تحقیق: حسین درگاهی، تهران، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، الطبعة الأولى، ۱۴۱۳ ق.
- صادقی تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۵ ق.
- صدر، سید محمد باقر، دروس فی علم الأصول، بیروت، دارالکتاب، ۱۹۷۸ م.
- طباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ ش.
- طبرسی، فضل بن حسن، جوامع الجامع، تهران، ناشر: دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷ ش.
- —، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: با مقدمه محمد جواد بلاغی، تهران، انتشارات

- ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ ش.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۲ ق.
- طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، الأمالی، قم، انتشارات دارالتقافة، ۱۴۱۴ ق.
- — التبیان فی تفسیر القرآن، با مقدمه شیخ آقا بزرگ تهرانی و تحقیق: احمد فصیر عاملی، بیروت، داراحیاء، التراث العربی، [بی تا].
- طیب، سید عبدالحسین، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات اسلام، چاپ دوم، ۱۳۷۸ ش.
- عاملی، علی بن حسین، الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز، تحقیق: شیخ مالک محمودی، قم، دارالقرآن الکریم، الطبعة الأولى، ۱۴۱۳ ق.
- عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نورالثقلین، تحقیق: سید هاشم رسولی، قم، انتشارات اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ ق.
- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی (کتاب التفسیر)، تصحیح: هاشم الرسولی المحلاتی، طهران، المكتبة الإسلامية، [بی تا].
- فرات کوفی، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، تحقیق: محمد کاظم محمودی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
- فیروزآبادی، مجدالدین، ترتیب القاموس المحیط، ترتیب: الطاهر احمد الراوی، بیروت، دارالمعرفة، ۱۹۷۹ م.
- فیض کاشانی، ملامحسن، الأصفی فی تفسیر القرآن، تحقیق: محمد حسین درایتی و محمد رضا نعمتی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
- — تفسیر الصافی، تحقیق: حسین اعلمی، تهران، انتشارات الصدر، چاپ دوم، ۱۴۱۵ ق.
- فیضی دکنی، ابوالفضل، سواطع الألهام فی تفسیر القرآن، تحقیق: سید مرتضی آیت الله زاده شیرازی، قم، دارالمنار، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
- قرائتی، محسن، تفسیر نور، تهران، مرکز نشر فرهنگی درسهای از قرآن، چاپ یازدهم،

- ۱۳۸۳ ش.
- قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ اول، ۱۳۶۴ ق.
- قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، كنز الدقائق و بحر الغرائب، تحقیق: حسین درگاهی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۸ ش.
- کاشانی، مولی فتح الله، منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، تهران، نشر کتابفروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶ ش.
- کاظمی، جواد بن سعید، مسالك الأفهام الى آیات الأحكام، تهران، نشر کتابفروشی مرتضوی، چاپ دوم، ۱۳۶۵ ش.
- کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش.
- کرمی حویزی، محمد، التفسیر لکتاب الله المنیر، مطبعة علمية، چاپ اول، ۱۴۰۲ ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۳۶۵ ش.
- کباهراسی، ابوالحسن علی بن محمد، احکام القرآن، تحقیق: موسی محمد علی و عزت عبد عطیه، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعة الثانية، ۱۴۰۵ ق.
- گنابادی، سلطان محمد، بیان السعادة فی مقامات العبادة، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، الطبعة الثانية، ۱۴۰۸ ق.
- متقی هندی، علی، كنز العمال فی سنن الأفعال و الأفعال، تصحیح صفوة السقا، بیروت مؤسسه الرساله، ۱۴۰۵ ق.
- محمد شاکر، احمد، عمدة التفسیر عن الحافظ ابن کثیر، قاهره، مكتبة التراث الإسلامی، [بی تا].
- مزّی، یوسف، تهذیب الکنال فی اسماء الرجال، تحقیق بشار عواد معروف، [بی جا]، [بی نا]، ۱۴۱۳ ق.
- مظهری، محمد ثناء الله، التفسیر المظهری، تحقیق: غلام نبی تونسلی، پاکستان، مكتبة رشديه، ۱۴۱۲ ق.
- مفید، محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الإفصاح فی الإمامة، بیروت، دارالمفید، الطبعة الثانية، ۱۴۱۴ ق.

- _____ تفسیر القرآن المجید، تحقیق: سید محمد علی ایازی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۴ ق
- مقدّس اردبیلی، احمد بن محمد، زبدة البیان فی احکام القرآن، تهران، نشر کتابفروشی مرتضوی، [بی تا].
- مکارم شیرازی، ناصر [آیت الله مکارم]، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، قم، نشر مدرسه امام علی بن ابیطالب، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق.
- _____، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الإسلامية، چاپ اول، ۱۳۷۴ ق.
- نجّارزادگان (محمّدی)، فتح اله، بررسی تطبیقی تفسیر آیات ولایت در دیدگاه فریقین، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه _ سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، چاپ دوم، ۱۳۸۹ ش.
- نسفی، ابو حفص نجم الدین محمد، تفسیر النسفی، تحقیق: دکتر عزیز الله جوینی، تهران، انتشارات سروش، چاپ سوم، ۱۳۶۷ ش.
- نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، تحقیق: شیخ زکریا عمیرات، بیروت، دارالکتب العلمیة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۶ ق.
- واحدی نیشابوری، علی بن احمد، اسباب النزول القرآن الکریم، تحقیق: کمال زغلول، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۱ ق.
- هیثمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، تحریر: عبدالرحیم بن حسین حافظ العراقی، بیروت، دارالکتب العربی، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۲ ق.